

کردستان

ارگان حزب دموکرات کردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۸۵۶ | شنبه ۱۵ مهر ۱۴۰۲ | ۷ اکتبر ۲۰۲۳

تامین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال

استفاده از همه‌ی ابعاد و متوذهای مبارزاتی



حزب ما باید میان مبارزه‌ی پیشمرگانه و «مبارزه‌ی مدنی» شهری هماهنگی لازم را ایجاد کند. کسانی که مخالف رژیم هستند و به هر طریقی در راستای تامین حقوق مردم مبارزه می‌کنند، حتی به شکل «مبارزه‌ی منفی آن»، که گاندی از آن روش استفاده کرد، نزد ما مقبولند و به دیده احترام به آن‌ها می‌نگریم. ما بر این باور نیستیم که هر کسی که مخالف رژیم باشد، باید مسلح شود. بلکه ما از همه‌ی متوذهای مبارزاتی از مبارزه‌ی مسلحانه گرفته تا مبارزه‌ی فرهنگی استقبال می‌کنیم... مبارزه برای ایجاد حکومتی خودمختار در کردستان که روندی درازمدت است، با مبارزه برای تامین برخی خواست‌ها در چارچوب رژیم کنونی ایران هیچ منافاتی ندارد. حزب دموکرات کردستان ایران معتقد است که با مبارزه‌ی پیگیرانه این امکان وجود دارد که رژیم مجبور به عقب نشینی شود. از هم‌اکنون حزب ما برای طرح و به رسمیت شناختن زبان کوردی و دیگر حقوقمان مبارزه می‌کند و بر این است که مبارزه‌ی سازماندهی شده و هدفمند می‌تواند این خواست‌ها را بر رژیم تحمیل کند.

«آرمیتا» و «ژینا»ها

تصویری از رنج و اراده‌ی حق‌طلبی ملتمان هستند

پیام تبریک مرکز اجرایی حزب دموکرات به خانم نرگس محمدی برای اهدای جایزه صلح نوبل ۲۰۲۳

کمیته صلح نوبل روز جمعه ۱۴ مهر ۱۴۰۲، جایزه صلح نوبل برای سال ۲۰۲۳ را به خانم نرگس محمدی فعال حقوق بشر، زندانی سیاسی و حمایت از شعار زن، ژینا، نازادی را اهدا نمود. کمیته اهدای جایزه نوبل اعلام نموده است به جهت سرکوب سیستماتیک زنان در ایران و تلاشهای مستمر خانم نرگس محمدی برای حقوق بشر و آزادی برای همه این جایزه را به وی اهدا نموده است.

اهدای این جایزه ارزشمند جهانی در حالیکه بعد از شهادت ژینا امینی دختر کورد اهل شهر سقر، قیامی بزرگ در کردستان و همه شهرهای ایران شروع گردیده و شعار زن، زندگی، نازادی، به عنوان یک رمز برای اتحاد و همبستگی میان ملت‌های ایران بدل شده است. همچنین یکی از ویژگیهای این قیام نقش پیشاهنگی و فراوان زنان در اعتراضات مختلف بوده است که از سوی برنده این جایزه که در زندان بود مورد حمایت بود و هزینه این حمایت نیز شکنجه و محرومیت آن از حقوق یک زندانی سیاسی بود.

نرگس محمدی درحالی برنده این جایزه شده است که زنان جامعه ایران و کردستان به ویژه و همه ملت‌های ساکن این جغرافیا تحت هژمونی ستم رژیم جمهوری اسلامی ایران بوده و روزانه با سرکوب، بازداشت و اعدام روبرو می‌شوند، که بارزترین نمونه آن آرمیا گراوند است که وی هم یک دختر کورد بوده که به سبب خشونت نیروهای رژیم در بیمارستان فجر تهران در کما به سر می‌برد. اما علیرغم همه سرکوب و ستمها، شجاعانه برای احقاق حقوق خویش تلاش می‌کنند.

مرکز اجرایی حزب دموکرات کردستان ایران در این رابطه ضمن تقدیر از کمیته صلح نوبل، صمیمانه‌ترین تبریک‌های خود را به خانم نرگس محمدی و همه زنان شجاع و با شهات کردستان و ایران و همچنین همه کسانی که برای عدالت و آزادی از هیچ تلاشی دریغی نمی‌کنند تقدیم می‌کند.

مرکز اجرایی حزب دموکرات کردستان ایران
۱۴ مهرماه ۱۴۰۲ خورشیدی
(۶ اکتبر ۲۰۲۳)



مرکز تشکیلات:

مرکز تشکیلات: از سازمانهای جهانی خواستاریم

برای روشن شدن سرنوشت آرمیتا رژیم ایران را تحت فشار قرار دهند

بیاورند و شرح واقعه را برای مردم و افکارعمومی اطلاع رسانی کنند و دیگر به بهانه حجاب اجباری دختران و زنان کشور دچار حادثه‌هایی از این قبیل نشوند و مورد بی حرمتی قرار نگیرند.

مرکز تشکیلات
حزب دموکرات کردستان ایران
۱۴ مهر ۱۴۰۲

علیرغم این حادثه دلخراش که بر سر دخترش آمده بازداشت شده و تا کنون آزاد نشده است.

آن چه نگرانی مردم ایران و کردستان را از سرنوشت آرمیتا گراوند نگران نموده تکرار واقعه تلخ و جان باختن ژینا امینی است که تاکنون رژیم آماده نبوده است مسئولیت این حادثه را بر عهده بگیرد. از این جهت از مجامع حقوق بشری و مراکز مدافع حقوق بشری و فعالین جامعه مدنی ایران و کردستان خواستاریم که به ارگانهای مربوطه رژیم ایران فشار

این خبر آزاد شد. همچنین نیروهای رژیم برای چند ساعتی چند همکلاسی آرمیتا را بازداشت نموده و آنان را تهدید کرده بودند که نباید در مورد این حادثه سخنی بگویند.

از همه مهمتر شهین احمدی، مادر آرمیتا که برای ملاقات و اطلاع از وضعیت دختر خود به بیمارستان رفته بود از سوی نیروهای رژیم به وی اجازه داده نشد و در نهایت تعجب در این شرایط ناگوار و

بی هوشی به بیمارستان فجر در تهران که بیمارستانی نظامی است اعزام شد.

بعد از این حادثه نیروهای امنیتی رژیم سراسیمه و آشفته برای جلوگیری از اعتراض مردم بلافاصله راهکاری شدید امنیتی را ترتیب دادند و تاکنون به هیچ فرد و شخصی اجازه ملاقات با آرمیتا را نداده‌اند، حتی یکی از روزنامه‌نگاران روزنامه‌های تهران که برای آماده کردن یک گزارش از این حادثه به بیمارستان فجر مراجعه کرده بود از سوی نیروهای رژیم بازداشت گردید که بعد از انتشار

مجامع حقوق بشری، مدافعان حقوق بشر

جامعه مدنی ایران و کردستان هم چنان که همه مستحضر هستید، روز یکشنبه گذشته، نهم مهر ماه، آرمیتا گراوند دختر کورد اهل استان کرمانشاه و ساکن تهران، هنگامی که با دوستان هم مدرسه‌ای خود در متروی تهران عازم مدرسه بود، از سوی ماموران رژیم جمهوری اسلامی ایران به بهانه عدم رعایت حجاب اجباری مورد ضرب و شتم آنان قرار گرفته و بعد از

با مبارزه مشترک ملل ایران و

هماهنگ کردن توان مبارزاتی خود بر جمهوری اسلامی ایران فائق خواهیم شد

(پیام مرکز اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران به مناسبت سالروز جمعه خونین زاهدان)



مردم مبارز و ستمدیده بلوچستان! مردم آزادی‌خواه ایران!

یکی از دستاوردهای انقلاب "زن، زندگی، آزادی" طی یک سال گذشته تبیین این واقعیت بود که سرنوشت ملت‌های تحت ستم ایران با هم مشترک است، در نتیجه همبستگی و مبارزه مشترک این ملت‌ها بیش از پیش به منصف ظهور رسید که مشخص‌ترین آنها حمایت ملت بلوچ از قیام کوردستان بود که متعاقباً رویداد جمعه خونین زاهدان را رقم زد.

روز ۸ مهر سال ۱۴۰۱ مردم زاهدان در جریان مشارکت در انقلاب زن، زندگی، آزادی و همچنین در واکنش به تجاوز یکی از فرماندهان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران به یک دختر بچه‌ی ۱۵ ساله بلوچ، به شیوه‌ی مدنی و دور از خشونت تظاهرات کردند.

اما تظاهرات مدنی آنان از سوی نیروهای سرکوبگر رژیم با سرب و گلوله پاسخ داده شد و در نتیجه‌ی آن بیش از ۱۰۰ نفر از معترضان بلوچ که در میان آنان کودک هم بود به شهادت رسیده و جمع کثیری نیز زخمی شدند که این روز به جمعه خونین زاهدان نام گرفت.

ادامه‌ی اعتراضات در بلوچستان طی یک سال گذشته ثابت کرد که این سرکوب خونین قادر به سرکوب صدای حق‌طلبانه ملت بلوچ نشده و این اعتراضات طی یک سال گذشته کماکان در بیش از ۵۰ جمعه‌ی دیگر نیز ادامه داشته و با احتساب آمار شهدا و مجروحین بیشترین سهم سرکوب را در سطح کشور داشته‌اند. روند اعتراضات در کوردستان، زاهدان و همچنین کشتار مردم کاسپین (گیلان و مازندران) و خوزستان و مناطق دیگر ایران باری دیگر ثابت کرد که پروژه دولت-ملت ایرانی که در ۱۰۰ سال گذشته و در هر دو حاکمیت سیاسی پهلوی و جمهوری اسلامی ایران بر انکار هویت ملی و نفی زبان و فرهنگ ملت‌ها و ساختارهای متفاوت این کشور برای تاسیس یک ملت با یک پرچم و یک زبان استوار بوده است، پروژه‌ی شکست‌خورده است.

چرا که علیرغم برنامه‌ریزی صد ساله و بکارگیری تمامی اهرم‌های قدرت و سرکوب و صرف بودجه‌های گزاف برای یکدست نمودن ملیت‌های ایران از طریق آموزش و پرورش در راستای ترویج یک زبان در مدارس و رسانه‌ها، ایجاد تاریخی جعلی، حذف تاریخ ملیت‌های تحت ستم، انکار تفاوت‌ها و سرکوب زبان و فرهنگ این ملیت‌ها؛ اما آنان کماکان زنده و پویا بوده و موج هویت‌طلبی و مبارزه برای حقوق ملی اکنون بیش از هر برهه‌ی دیگر نمایانتر است.

قدرت مرکزی طی صد سال گذشته فارغ از سیاست نفی و استحاله‌ی ملیت‌های ایران سیاست تفرقه‌افکنی را نیز در میان این ملیت‌ها در پیش گرفته و همزمان تلاش کرده‌اند چهره‌ای منفور، زشت و عشیره‌ای و به دور از هر مدنیت و پیشرفتی در میان ملیت‌های جغرافیای ایران به ویژه دو ملت کورد و بلوچ به دیگران نشان دهند. اما انقلاب زن، زندگی، آزادی، انقلاب حاشیه تحت ستم علیه انحصارگرایی نظام مرکزگرای اشغالگر بود.

انقلابی بود باری دیگر افتخار به هویت ملی در میان ملیت‌های ایران را ترویج داد و آن چهره زشت و کریه‌ای را که حکومت‌های ایران در میان ملیت‌ها ایجاد کرده بودند برای همیشه در فکر و مغز اکثریت مردم ایران حذف کرد و چهره‌ای آزادی‌خواه با فداکاری و از خودگذشتگی را به مردم ایران نشان داد. به همین دلیل ملیت‌های ایران و به ویژه

کورد و بلوچ و کاسپین علاوه بر اینکه نقش اصلی را در این انقلاب داشته و بیشترین قربانی را نیز نثار نمودند، چهره‌ای متین و قابل تامل و یادگیری از حمایت و همصدایی و مبارزه مشترک ملیت‌های تحت ستم ایران را نیز به نمایش گذاشتند.

در این میان حمایت مستمر ملت بلوچ از ملت کورد برگ زرینی از این همدلی و مبارزه مشترک بوده که مطمئناً از سوی مردم کوردستان با احترام و حق‌شناسی از آن یاد می‌گردد.

حزب دموکرات کوردستان ایران همیشه بر این باور بوده که بدون هماهنگی و مبارزه مشترک ملیت‌های ایران فائق آمدن بر دیکتاتوری و تامین حقوق ملیت‌های تحت ستم مشکل است؛ به همین دلیل همواره پیگیر همبستگی و اتحاد مبارزاتی جریان‌های آزادی‌خواه بوده و حامی اتحاد و همصدایی مبارزاتی

ملیت‌ها در داخل ایران نیز بوده است. در نخستین سالروز جمعه خونین زاهدان باری دیگر بر لزوم اتحاد و مبارزه مشترک میان ملت‌های ایران تاکید ورزیده و یاد شهدای جمعه خونین زاهدان و همه شهیدان انقلاب زن، ژیان، نازادی را گرمی میداریم. همچنین مجدداً بر این امر پای می‌فشاریم که تنها تشدید مبارزه، حمایت ملیت‌های ایران از یکدیگر و توانمندساختن نیروهای مبارزاتی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران و روی کار آوردن حکومتی دموکراتیک و پلورال می‌تواند به سیاست سرکوب و انکار علیه ملیت‌ها پایان بخشیده و آثار یک سده سیاست سرکوب را بزدايد.

حزب دموکرات کوردستان ایران
مرکز اجرایی
۵ مهر ۱۴۰۲

برگزاری تظاهراتی در سالروز "جمعه خونین" زاهدان در کشور نروژ



روز شنبه ۸ مهرماه ۱۴۰۲، در سالروز کشتار "جمعه خونین" زاهدان توسط نیروهای نظامی رژیم ایران و همچنین حمایت از ملت بلوچ، تظاهراتی در مقابل پارلمان نروژ در اسلو برگزار شد.

در این تظاهرات پیام چندین حزب و سازمان نروژی، کوردستانی و ایرانی به این مناسبت تقدیم حضار شد. پیام مرکز اجرایی حزب دموکرات کوردستان از سوی "خسرو قادری"، مسئول اداره روابط کوردستانی و ایرانی کمیته حزب دموکرات در نروژ قرائت شد.

شایان ذکر است که شمار قابل توجهی از اعضا و هواداران حزب دموکرات با پرچم کوردستان و لوگوی حزب دموکرات و تصاویر شهدای انقلاب "زن، ژیان، نازادی" و شهدای جمعه خونین در این تظاهرات حضور یافته و با اجرای تئاتر و قرائت سرود ملی، از ملت ستمدیده بلوچستان حمایت کردند.

انقلاب فکری-اجتماعی "ژن، ژیان، آزادی" در کوردستان و ایران



شاهرخ حسن زاده

چکیده:

هدف جنبش‌های اجتماعی در قالب "اصلاحات" و یا "انقلاب" تجلی پیدا می‌کند، این پدیده‌های اجتماعی تنها پاسخی به نبود عدالت و یا بحران‌های اجتماعی و اقتصادی نیستند بلکه باورهای هستند برچگونگی استیلای این چالش‌ها و معضلات موجود در جامعه که مهمترین پدیده‌ی تغییر را، انقلاب می‌داند. برای اینکه تعریف فراگیر و قاطعی از "انقلاب" وجود داشته باشد، این مفهوم اجتماعی را به دسته‌های گوناگونی از جمله انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی و حتی انقلاب فکری نیز تقسیم‌بندی می‌کنند. به صورت کلی انقلاب را می‌توان آغاز یک شکاف آشکار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بین حاکمیت سیاسی و جامعه دانست که دارای پیش فرض‌ها و خصوصیات خود هستند.

در جریان جنبش ژینا که به انقلاب ژن، ژیان، آزادی نیز می‌توان آن را تعریف کرد، تغییر دیدگاه‌ها، شکاف بین جامعه سیاسی و جامعه مدنی، گسستن از پیش داورها و فهم و نگرش گذشته در بطن جامعه ایران اتفاق افتاده است. این جنبش اگرچه تاکنون بنا به عواملی اساسی به نتیجه نهایی نرسیده است و با مشکلات متعددی روبرو است؛ ولی در کوردستان به دلیل یک قرن مبارزه با وجود احزاب سیاسی مترقی خواه، ماهیت حقیقی خود را ابرزا نمود و به لحاظ کارکرد، شکل‌گیری و خصوصیات یک انقلاب سیاسی، فکری و اجتماعی نتیجه بخش بوده است. این جنبش همچنین در جغرافیای دیگر ایران نیز هم راستا با آن ادامه پیدا کرده و تحولاتی شگرفی در اندیشه، اذعان به حقوق تنوعات و تکرر جامعه در طبقه روشنفکر و نخبه مرکز ایجاد کرد که می‌توان آنرا نمود انقلاب فکری و اجتماعی تلقی کرد که بیشتر این مضامین در شعارهای اجتماع و برنامه‌های ارائه شده توسط سازمان‌ها و احزاب سیاسی-صنفا، جدای از یک جریان مشخص، گویا بوده است.

کلید واژه:

انقلاب، جنبش، کوردستان، ژن، ژیان، آزادی، ژینا، ایران.

مقدمه:

جنبش‌های اجتماعی پدیده‌های اجتماعی تاثیرگذار دوران مدرن هستند که با استفاده از آن می‌توان به خواسته‌های جامعه و یا طبقه‌ای از جامعه با مطالبات مشخص دست یافت به نحوی که جنبش‌های اجتماعی را از عوامل مهم دگرگونی و تغییرات اجتماعی معرفی می‌کنند. البته در طبقه‌بندی این پدیده اجتماعی می‌توان آن را در محوریت افکار و ایدئولوژی‌ها، سازوکارهای تاثیرگذاری، تعداد اعضا، تکیه گاه طبقاتی و دوره‌های تاریخی بیشتر تحلیل و تفسیر کرد. آنتونی گیدنز، جنبش اجتماعی را "از جمله اشکال کنش جمعی برای دست یابی به دگرگونی و تغییر در برخی از جنبه‌های نظم موجود در جامعه می‌داند." (Giddens, A. 1994).

در کشورهایی که به توسعه نیافته یا کم توسعه یافته شناخته میشوند به دلیل نبود انواع استانداردهای زندگی (Standard of living) این نوع اعتراضات با قیاس با کشورهای آزاد تمایزات اساسی دارد. بخش عمده اعتراض‌های مردمی کشورهای جهان سوم به دلیل محدودیت حق و طرح اعتراض، ناگهانی و انفجاری بروز می‌کنند و شکل قیام و شورش، خیزش ناگهانی و انقلاب را به خود می‌گیرند (پیران، ۱۳۸۴). همچنین شیوه برخورد نیروهای امنیتی حکومتی در چنین سیستم‌های سیاسی، با چنین اعتراض‌هایی از شکل خشونت آمیز و سرکوب شدید می‌باشد.

هر اعتراض و نارضایتی که هدف مشخص و خواست جمعی را دارا باشد می‌توان به یک جنبش اجتماعی-اعتراضی معرفی کرد. عمدتاً اعتراض‌های یک دهه اخیر در جغرافیای ایران مخصوصاً پس از جنبش سبز (۱۳۸۸) که شکل و خواست اغلب جامعه به دلیل شرایط جهانی شدن، تداوم فضای بسته سیاسی و بحران‌های یکی پس از دیگری اقتصادی، سیاسی، فرهنگی؛ تغییر اساسی کرده و در شعارهای مردم معترض در خیابان‌ها نمود کاملاً سیاسی پیدا کرده است. پس از قتل حکومتی مهسا ژینا امینی (۲۵ شهریورماه ۱۴۰۱) مجموعه اعتراضات خیابانی با شعار اصلی "ژن، ژیان، آزادی" از کوردستان شروع و به گستره‌ی جغرافیای ایران بسط داده شد، این اعتراضات و نارضایتی‌های افشار مختلف جامعه تنها محدود به مسائل اقتصادی و معیشتی نبوده و در بسیاری موارد که سراسری و همه‌گیر شده است مربوط به خواسته‌های دموکراتیک و آزادیخواهانه (سیاسی-فرهنگی) بوده است و حتی در مواردی که گرانی و افزایش نرخ بنزین و دیگر اقلام صورت گرفته، به بهانه‌ای برای جنبش‌های آزادیخواهی و سر دادن شعارهایی در رد حکومت، تغییر و گذر از نظام سیاسی تبدیل شده است که به صورت عمده از اعتراضات دیمه ۱۳۹۶ و اعتراضات آبان ماه ۱۳۹۸ شروع شده است. از طرف دیگر وجود اتنیک‌های گوناگون و مطالبات آنها بر مبنای منشور حقوق بشر بین المللی، حقوق ملی و مبارزات عمده آنها در بسیاری از این اعتراض‌ها باعث جنبش‌های مردمی ضد حکومت مرکزی شده است که بیشتر به خواسته‌های سیاسی آنها برمی‌گردد.

جنبش ژن، ژیان، آزادی که بسیاری آن را آغاز یک انقلاب سیاسی مترقی نامیده‌اند انباشتی بوده است از تمامی این سالها تبعیض، ناعدالتی اجتماعی، سرکوب، بازداشت، ایجاد فضایی پلیسی و پر از ارباب، تنگ تر شدن هسته حاکمیت، قدرت گرفتن سپاه و دخالت در تمامی امور کشور و بی توجهی به خواسته‌های آحاد جامعه مخصوصاً زنان، کارگران، فرهنگیان، ملیتهای متنوع و... که باعث شد اعتراضات به مرگ ژینا ابتدا به اعتصاب و اعتراض خیابانی، تحول در نگرش و تغییر پیش فهم‌های گذشته و نهایتاً انقلاب اجتماعی پیش از یک انقلاب کامل سیاسی تبدیل شود. اگر نگاهی گذرا بر نوع رفتار جمعی و شیوه‌های اعتراضات داشته باشیم می‌بینیم که در مناطقی مانند کوردستان و بلوچستان به دلیل وجود احزاب سیاسی و شخصیت‌های بانفوذ ملی-مذهبی به صورت کاملاً سازماندهی شده به نسبت دیگر مناطق ایران عمل کرده و عمدتاً از مدل و شیوه‌های نافرمانی مدنی و خشونت پرهیز کاملاً دموکراتیک استفاده شده است.

کهنه و پیشین شکل گرفته است. به نوعی دیگر همان تجدد و رنسانسی که می‌تواند زایشی دیگر در اندیشه‌ی فکری ایجاد کند.

خیزش سراسری اخیر، قبل از اینکه به یک انقلاب سیاسی تبدیل شود، یک انقلاب فکری و اجتماعی را رقم زد. به صراحت می‌توان گفت؛ یکی از دستاوردهای جنبش ژینا فرو شکستن قالب‌های فکری، اجتماعی و دیدگاهی در مورد جوامع متکثر اتنیک در ایران بوده است. در فرآیند انقلاب اجتماعی که آن نیز با بحران‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آغاز می‌شود، زمانی است که جامعه دوره طولانی از رشد و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی را تجربه کرده ولی به همان دلایل سیاسی و اقتصادی دچار برگشت و رکود می‌شود. انقلاب‌های اجتماعی در کشورهای اتفاق می‌افتد که، شکاف طبقاتی و اجتماعی جدی و یا عدم توازن بین توسعه اقتصادی و سیاسی به وجود می‌آید، یعنی وقتی است که اجتماع و اقتصاد به عنوان دو مولفه‌ی مهم تاحدی شکوفا می‌شوند ولی در مقابل حیات سیاسی درجا می‌زند، از منظری دیگر، زمانی که هر کدام از عبارت‌های اجتماع، اقتصاد و سیاست موازی باهم در حال توسعه و حرکت نباشند منجر به شکاف و در نهایت انقلاب خواهد شد و در اینجا قبل از انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی شکل خواهد گرفت. همچنین بازنشاسایی هویت فکری گذشته و گسست از آن نیز انقلاب فکری را قبل از انقلاب اجتماعی برای مهیا کردن یک انقلاب سیاسی مهیا خواهد کرد.

در جریان جنبش ژینا مجموعه پدیده‌های تازه‌ای در قالب یک نوع انقلاب فکری-اجتماعی برای اولین بار در تاریخ ایران نوین با داشتن ایده راست افراطی-مذهبی و پارادایم دولت-ملت شکل گرفت که آن را با دیگر جنبش‌های اخیر ایران متفاوت کرده است؛ شرکت فعال، مستمر و وسیع زنان، دانش‌آموزان، نوجوانان، شروع فصل جدیدی از بازشرکت دانشجویان در جنبش‌های اجتماعی، و شاید از تمام این موارد مهمتر، حس حسن ارتباط، حمایت و پشتیبانی از هم‌دیگر (مرکز-ملیت‌ها) با شعارهای "کردستان، کردستان، چشم و چراغ ایران"، "از بلوچستان تا کردستان جانم فدای ایران" و یا "کورد، بلوچ، آذری، آزادی و برابری"

جنبشی که شعار شاخص آن "ژن، زندگی، آزادی" است، چنان برآمدی یافت که بیشتر شهرهای کشور را فرا گرفت. لایه‌های جمعیتی مختلفی به آن پیوستند، خصلت اساسی جنبش، دموکراتیک است. در آن، خواست برابری و آزادی با محوریت مقابله با حجاب اجباری برجسته است. کردستان با تجربه‌ی مبارزاتی پرپراش به آن شتاب داده است. همه‌ی کانون‌های مبارزه و مقاومت در تلاش‌اند به آن نیرو دهند. اینکه در مدت کوتاهی این جنبش توانست تقریباً تمام جغرافیای ایران را شامل شود به فرم و درک واقعیت‌های این جنبش از مطالبات جامعه برمی‌گردد، خیزشی که به‌دور از موج احساسات شعار پر بار "ژن، زندگی، آزادی" به مثابه فلسفه این جنبش نوین که برای تمامی جوامع نوع نگرش دموکراسی‌خواهی مدرن را انتخاب کرد، نوید فصل جدیدی از جنبش‌های اجتماعی بود (نیکفر، ۱۴۰۱).

پس از این مقدمه و بنا به معیارهای یک انقلاب با تعاریف گوناگونی که از آن وجود دارد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این جنبش در کوردستان یک انقلاب بوده است؟ اگرچه جنبش ژن، ژیان، آزادی تاکنون به نتیجه دلخواه نرسیده ولی آیا در مرکز نیز توانست انقلابی به لحاظ فکری رقم بزند؟

معنی لغوی "انقلاب" (Revolution) به مفهوم دگرگونی و تغییر بنیادین است. اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی معتقدند انقلاب به معنای آن است که ذات و ماهیت یک شی، تغییر بنیادین کند. در واقع فلاسفه تغییر ذاتی در فرم و محتوا را "انقلاب" می‌نامند. در عرصه سیاست نیز انقلاب به مفهوم تغییری پایه‌ای در نهاد حکومت می‌باشد. جدای از تعاریف و مفاهیم دیگر این پدیده اجتماعی، می‌توان آن را از منظر پدیدارشناسی نیز تحلیل کرد، چون "پدیدارشناسی انقلاب، انقلاب را نه به مثابه یک جنبش، اعتراض یا نوعی عمل در راستای ایجاد تغییر در ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه که به مثابه نوعی آگاهی، گسست از نوعی تجربه، فهم و درک فردی که در گذر زمان دچار تغییر شده، بررسی می‌کند (حسینی، شاهو، ۱۴۰۱). به سخنی دیگر: انقلاب‌ها از پیش طراحی و برنامه‌ریزی نشده‌اند، بلکه خوانشی است که در نتیجه آگاهی و گسیختن از پیش داورها و فهم گذشته به سوی رهایی و آزادی از قید تفکرات

نمونه‌هایی از تغییر در نگرش و پیش فرض‌های غلط جامعه کثیرالملل ایران با مشارکت فعال دیگر جوامع جغرافیای ایران مخصوصاً مرکز بوده است که در مرحله اول گفتمانی برنامه‌ریزی شده که طی صد سال از عمر جمهوری اسلامی ایران و پیش از آن نیز در حاکمیت پهلوی (اول و دوم) با نام "تجزیه طلبی" و "تمامیت ارضی" برای هراس از حقوق و آزادی‌های دیگری را دامن زده بود، از بین برد و شرایطی را برای حضور فعال تمامی ملیت‌های ایران را در فضایی برابر با احترام متقابل بدون ترس و وا همه فراهم کرد، همچنین حمایت کشورهای غربی و جامعه دور از وطن ایرانی از جنبش اعتراضی و سراسری داخل ایران از دیگر خصوصیات این جنبش مدرن بوده است. برای رسیدن به پرسش اول که آیا در کوردستان یک انقلاب اتفاق افتاده است یا نه به نکات اصلی در شکل‌گیری و جریان انقلاب می‌پردازیم. به لحاظ روش‌شناسی و چشم انداز پیروزی انقلاب‌ها پیش نیازها و خصوصیات مخصوص به خود را دارد؛ که می‌توان آن را در موارد زیر طبقه‌بندی کرد:

الف: میزان شرکت کنندگان در اعتراضات به صورت مستمر و گسترده.

ب: رهبری و سازماندهی.

پ: برنامه و ال‌ترناتیو روشن برای آینده و دوران گذار.

ت: حمایت بین المللی.

اگرچه هر جنبش، خیزش و اعتراضی را نمی‌توان انقلاب یا جنبش انقلابی نامید و تنها جنبش‌های اعتراضی پایدار و مستمر می‌توانند به انقلاب بیانجامند، ولی در کوردستان بنا بر تمامی این موارد ذکر شده، می‌توان گفت که، در کوردستان انقلاب به معنای گذر از نظام سیاسی چه در درون جامعه و چه به لحاظ فکری بار دیگر شکل گرفته است (از همان اوایل تاسیس نظام جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب خلق‌های ایران، احزاب سیاسی کوردستان در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ با "نه" گفتن و تحریم این فرآیند ساختگی، جامعه کوردستان انقلاب خود را شروع کرده بود).

با پایان یافتن مراسم خاکسپاری مهسا ژینا امینی و از بدو شروع اعتراضات،

انقلاب فکری_اجتماعی "ژن، ژیان، آزادی" در کوردستان و ایران

ادامه‌ی صفحه‌ی ۳

بیشتر شهرهای کوردستان همزمان در حمایت از همدیگر به خیابان‌ها آمده و پشتیبانی و حمایت خود را از دیگر شهروندان اعلام کردند. همچنین پس از اینکه در برخی دیگر از شهرهای ایران که به جنبش اعتراضی پیوستند، برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی ایران شعارهایی در حمایت و پشتیبانی از همدیگر سر داده شد. نکته‌ای که باید به آن بیشتر توجه کرد، استمرار و گستردگی اعتراضات و اعتصابات در شهرهای کوردستان بود، به نحوی که طی یک سال از شروع خیزش تا سالگرد آن در چهار مورد از درخواست و فراخوان احزاب سیاسی (مرکز همکاری احزاب کوردستان ایران) از مردم سراسر کوردستان هر ۴ بار با قدرت تمام اعتراضات و اعتصابات به شکل باشکوهی انجام گرفت، به نحوی که در شهرهایی از کوردستان این اعتراضات و مخصوصاً اعتصاب کسبه و بازاریان و صاحبان مشاغل به بیش از ۴۵ روز تعطیلی کامل رسیده بود! (فراخوان اول برای اعتصاب و اعتراض در روز دوشنبه ۲۸ شهریورماه ۱۴۰۱ و فراخوان آخر نیز برای همان هدف برای روز شنبه ۲۵ شهریورماه ۱۴۰۲). در اغلب شهرهای کوردستان ایران (سقز، بوکان، مهاباد، اشونیه، سنندج، جوانرود، پیرانشهر، آبدانان، مریوان، اورمیه) که در حوزه اعتراضات خیابانی و اعتصابات کسبه و بازاریان بیشترین موارد مشارکت کننده را به خود اختصاص داده بود، میزان جمعیت فعال شرکت کننده در اعتراضات خیابانی در اکثر روزها و شبهای اعتراضی به بیش از حد توصیه شده "اریکا چنوت" رسیده بود (چنوت می‌گوید، «تعداد مردم واقعا در ایجاد قدرت نقش دارد و حقیقتاً می‌تواند مسئولان و مقام‌های قدرتمند را به چالش بکشد و آنها را تهدید کند» - به نظر می‌رسد که اعتراض خشونت‌پرهیز بهترین راه برای جلب حمایت گسترده است. وقتی حدود ۳۰۵ درصد از کل جمعیت در چنین جنبشی به طور فعال مشارکت کنند، موفقیت حتمی به نظر می‌رسد. چنوت طبق تحقیقاتی که به لحاظ تاریخی انجام داده است می‌گوید: "هیچ مبارزه‌ای که در دوران اوج خود ۳۰۵ درصد از جمعیت در آن مشارکت کرده بودند شکست نخورده بود" (ثابتی، ۱۴۰۱). البته باید به این مهم نیز اشاره کرد که، با فراخوان‌های تشکیلاتی و فعالیت رسانه‌ای گسترده توسط جامعه مدنی، سازمان‌ها به‌خصوص احزاب کرد مخالف جمهوری اسلامی ایران (در قالب مرکز همکاری احزاب کوردستان ایران) و پس از موفقیت در اعتصابات و اعتراضات ضد حکومتی در کوردستان ایران، ترس حکومت از بزرگ تر شدن دامنه اعتراضات با نقش پر رنگ احزاب کرد، همزمان با تعقیب و برنامه ریزی هدفمند برای شکاف یان اتحاد نانوشته سراسری با عنوان تکراری، تحریکات خارجی، توطئه اسرائیل، تمامیت ارضی و تجزیه‌طلبی و... این جنبش مردمی و سراسری را "غتشاش" و "شرارت" نامیده و کوشیدند اعتراضات مدنی را به‌سوی جنگ بکشاند و اعلام کنند که مورد تهدید خارجی قرار گرفته‌اند. در همین راستا روز چهارشنبه ۶ مهر ۱۴۰۱ نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با ده‌ها موشک و پهپادهای

انتحاری برخی از پایگاه‌های احزاب، اردوگاه‌های مدنی پناهندگان سیاسی کرد ایرانی، مهدکودک و بیمارستان پناهندگان را در اقلیم کوردستان عراق مورد حمله قرار داد. نیروی زمینی سپاه یک روز بعد (هفتم مهر ماه) با صدور اطلاعیه‌ای درباره موشک‌باران احزاب مخالف نظام تأکید کرد: "در پی تشدید شرارت‌های دامنه‌دار گروهک‌های تجزیه طلب و تروریست از میدا اقلیم شمال عراق و به دنبال اثبات نقش و دخالت مستقیم، بی پرده و آشکار برخی گروهک‌های تجزیه‌طلب تروریستی در آشوب‌های اخیر... در واکنشی قاطع و تلافی جویانه مراکز و مقرهای شناسایی شده آنان که ماموریت تولید و پشتیبانی از شرارت‌های اخیر را نیز دنبال می‌کردند، زیر آتش سنگین قرار داد (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۱.۱۰.۷).

و یا مطالبات و خواسته‌های ملت کورد که در شعارها، بیانیه‌های احزاب و جامعه مدنی آن تجلی پیدا کرده بود، نمود بارز یک انقلاب به معنای دگرگونی در نوع نگرش جامعه به سیستم جمهوری اسلامی ایران بوده است که بیشتر خود را در ایجاد و استقرار یک نظام دمکراتیک سکولار (در مقابل نظام دیکتاتور دینی)، نا متمرکز و قبول واقعیت کثیرالملل بودن ایران با تمامی حقوق مندرج در منشور حقوق بشر بین المللی، را داشته است. از طرف دیگر برخورداری جمعیت معترض کورد از بینش و شعور بالای سیاسی آنها برای مبارزات خشونت پرهیز و فعالیت های مدنی و استفاده از تاکتیک های نا فرمانی مدنی، منجر به آن شد که دستکم در چند شهر نیروهای معترض مردمی ساختمان فرمانداری که نماد حکومت مرکز می‌باشد، فتح کنند.

در مورد سازماندهی و رهبری اعتراضات در کوردستان نیز باید به این نکته اعتراف و اذعان شود که؛ به دلیل مبارزات آزادی‌خواهی مردم کورد طی چندین دهه و شناخت جامعه‌ی کوردی از سیاست‌های حکومت مرکزی و حق و حقوق خویش به واسطه مبارزات احزاب سیاسی در هر دو حکومت پادشاهی و دینی، تشکیلات منظم و پر تعداد احزاب، انسجام و برنامه‌ریزی، اعلامیه‌ها و بیانیه‌های گوناگون برای اعتصاب و اعتراضات مدنی از طرف احزاب به صورت کاملاً جمعی و فوری از سوی جامعه کوردستان مورد تأیید و عملی واقع می‌شدند و با هماهنگی‌های صورت گرفته از طریق تلویزیون‌هایی مانند "کوردکانال" و... و ظرفیت شبکه‌های اجتماعی این فراخوان‌ها صورت می‌گرفت که در تاریخ جنبش‌های مدنی در سراسر ایران کاملاً امری استثنا بوده است.

این نکته نیز در جنبش ژینا حائز اهمیت بوده است که، ایده و آرمان و یا آنچه برنامه جامع برای دوران پسا جمهوری اسلامی خوانده می‌شود، در بین احزاب سیاسی کورد وجود داشته است و بیشتر احزاب و سازمان‌های کوردستان خواهان حاکمیتی مبتنی بر دمکراسی، فدرالیسم و سکولاریسم در شکل جمهوری پارلمانی هستند و در صورت هرگونه تغییری در سیستم سیاسی جمهوری اسلامی ایران آمادگی این را دارند که قوانین و برنامه خود را جایگزین بکنند و یا در مجلس موسسانی که احتمالاً با نمایندگان تمامی ملیتهای ساکن ایران تاسیس خواهد شد، خواسته‌ها و مطالبات حقوقی را ارائه

خواهند داد، حتی احزاب سیاسی کورد بارها تأکید کرده‌اند که تحقق یک اتحاد فراگیر برای گذار از جمهوری اسلامی مستلزم گفتگو بر مبنای مشترکات هستند تا زمینه هرچه بیشتر اتحاد وسیع و دمکراتیک را برای هر دیدگاهی دیگر نیز در نظر گرفته شود.

نقش جامعه دور از وطن مخصوصاً در کشورهای غربی با اعتراضات خیابانی، اعتصابات و دادخواهی‌های صورت گرفته هم راستا با مواضع کشورهای تأثیرگذار و مهم جهانی که در برهه‌ای از جنبش ژینا به اوج خود رسیده بود، گویای یک انقلاب فکری، اجتماعی و حتی سیاسی را، نوید می‌داد.

این که جنبش ژن، ژیان، آزادی به لحاظ فکری در جامعه مرکزی ایران و مخصوصاً در بین طبقه‌ی گسترده‌ای از روشنفکران و نخبگان آن نسبت به حقوق و مطالبات ملیت‌ها و در کوردستان یک انقلاب سیاسی-اجتماعی دیگر بود با تمامی توضیحاتی که داده شد هیچ گونه شک و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌گذارد ولی چرا این انقلاب مردمی خشونت پرهیز نتوانست به انجام برسد، دلایلی زیادی دارد که احتمالاً به مهمترین آنها در زیر برمی‌گردد:

۱. بارها رهبری احزاب کوردی به این نکته اذعان کرده‌اند که، ما به تنهایی نمی‌توانیم جمهوری اسلامی ایران را تغییر دهیم و یا آن را سرنگون کنیم. اگر به فرض، مردم کورد کنترل یک یا چند شهر کوردستان را نیز در دست بگیرند آیا می‌توانستند آن را برای مدتی پایدار نگه دارند؟ آیا نیروهای سرکوبگر حکومتی به تمام نیرو و تسلیحات نظامی به کوردستان حمله نمی‌کردند؟ در نهایت چه جنایاتی در کوردستان اتفاق نمی‌افتاد؟

۲. کثیرالملل بودن ایران اگرچه یک فرصت برای دمکراسی و زندگی مسالمت آمیز تمامی ملت‌های گوناگون در یک حکومت فدرال و نمونه‌ای برای خاورمیانه می‌باشد،

ولی عدم اتحاد و همبستگی این موزاییک رنگی تهدیدی است برای تغییر و انقلاب. نبود آلترناتیو بر مبنای اشتراکات حداقلی و آدرس مشترک برای تمامی تنوعات ایران نیز از مواردی بود که تاکنون

نتوانسته است، خواست جنبش را عملی کند.

۳. خواسته‌ها و مطالبات ملت کورد و دیگر ملل ستم دیده کاملاً شفاف و بر مبنای اصول حقوق بشر بین المللی می‌باشد، لذا برای تاسیس یک نظام قانونمند دمکراتیک که حقوق ملی آنها را در نظر نگیرد، مغایر می‌باشد و آن را قبول نمی‌کنند. جریان و یا سامانه‌ی پادشاهی که با سروصدای زیاد و امکانات مالی و کانال‌های میدیایی مختلف خارج از کشور، در صدد ضربه به آن بوده و افکار عمومی مرکز نشینان را از خواست اصلی و حمایت بیشتر آنها دور کرد، ضربه‌ای بود بر پیکره‌ی اتحاد و همبستگی سراسری و به بیراهه کشاندن ادامه روند انقلاب.

۴. نیروهای سایبری جمهوری اسلامی ایران در فضای مجازی و حقیقی هرآنچه در توان داشتند برای ایجاد تفرقه و اختلاف فی ما بین نیروهای مخالف انجام دادند، از طرف دیگر حملات پی در پی به اردوگاه‌های مدنی احزاب کورد و قرارداد امنیتی بین کشور عراق با ایران نیز مزید بر علت شد که، افکار عمومی کوردستان دچار تشویش و ترس ناشی از ضربه‌های مهلک به احزاب خودشان بوده است.

۵. سرکوب وحشیانه مردم معترض با استفاده از روشهای کاملاً خشن و نظامی در مقابل اعتراضات خشونت پرهیز و کاملاً مدنی.

۶. منافع کشورهای غربی و معامله با سران رژیم اسلامی، از دیگر دلایل به هدف نهایی نرسیدن تاکنون جنبش سراسری می‌باشد.

نتیجه:

اگرچه تاکنون این جنبش به یک انقلاب سیاسی ختم پیدا نکرده است، ولی کماکان به روشهای گوناگون ادامه دارد و باوجود بحران‌های جدی اعم از؛ عدم توجه به مطالبات و حقوق زنان، اتنیک‌ها، تبعیضات نژادی، دینی، بازداشت های گسترده، اعدام، فضای پلیسی و جو اختناق، بحران‌های اقتصادی، تورم، گرانی، رانت، فساد، بحران بی آبی زیست محیطی، محدودیت‌های فزاینده برای دسترسی مردم به اینترنت جهانی و گردش آزادانه اطلاعات، استمرار روند ناراضی سازی، انکار و تحقیر اقشار مختلف جامعه،

تحمیل شیوه‌های منسوخ برنسل جوان، قدرت دادن به نیروهای نابلد و ناکارآمد، سیاستهای غلط در سیاست بین الملل و سیاست داخلی و... هر کدام به تنهایی می‌تواند عامل و باعث انقلاب نهایی شود. همچنین جنبش ژینا با شعار مدرن خود (ژن، ژیان، آزادی) توانست در بطن جامعه ایران تحول و تغییر فکری بزرگ و عمیق ایجاد کند، دیدگاه و بینش طبقه روشنفکر و نخبه ایرانی داخل و خارج از کشور به دور از دیدگاه‌های راست افراطی برخی از شخصیت‌های ناپخته سیاسی و فرصت طلب که خواهان بازگشت به آینده و سیستم منسوخ پادشاهی مطلقه هستند، دگرگونی‌های بزرگی برای ادامه حیات جنبش و ارائه یک منشور گسترده و همه‌گیر فراهم کرده است. در کوردستان نیز کماکان جامعه مبارز آن آماده و منتظر مرکز و دیگر اتنیک‌هایی است که طبقه خاکستری آن تاکنون به صورت کامل به نتیجه نهایی نرسیده‌اند، تا بلکه انقلاب نهایی به انجام برسد.

منابع:

Giddens, A. (1994). Beyond Left and Rights: The Future of Radical Politics. Cambridge, UK: Wiley Publishers.

- پیران، پرویز. ۱۳۸۴. فقر و جنبشهای اجتماعی در ایران. فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی. دوره پنجم شماره ۱۸. صص ۱۳-۴۰

- نیکفر. ۱۴۰۱. در ایران چه می‌گذرد. رادیو زمانه

- حسینی، شاهو. ۱۴۰۱. پدیدارشناسی انقلاب در ایران. سایت رسمی حزب دمکرات کوردستان ایران "کوردستان مدیا" - ثابتی. عرفان، ۱۴۰۰، برای ایجاد تغییر سیاسی اساسی تنها کافی است که ۳۰۵ درصد از جمعیت به طور فعال در اعتراضات خشونت‌پرهیز مشارکت کنند. سایت آسو)

خشک شدن تالاب "هشیلان" در استان کرمانشاه



در ادامه سیاست‌های مخرب در زمینه زیست‌محیط در کوردستان ایران، تالاب هشیلان کرمانشاه توسط رژیم ایران خشک شد.

تالاب هشیلان در استان کرمانشاه یکی از بزرگترین تالاب‌های این استان است و به دلیل عدم توجه مسئولان رژیم خشک شد.

محمد حسین فلاحی، رئیس اداره محیط زیست استان کرمانشاه اعلام کرد: تالاب‌های هشیلان به طور کامل خشک شده و سایر سراب‌ها و تالاب‌های این استان یا به طور کامل خشک شده و یا در حال خشک شدن هستند.

قابل اشاره است که خشک شدن تالاب هشیلان در حالی صورت می‌گیرد

که رژیم ایران در حال انتقال آب از این منطقه به سایر نقاط ایران و انتقال مسیر استان‌های کوردستان است.



تروریسم روانی



د. مه‌جید حقی

فلسفه‌ی جمهوری اسلامی برای ادامه سلطه خود بر مردم ایران عبارت است از: "النصر من الخوف"، پیروزی از ترس است. این مبنای اکثر اعمال خشونت آمیز رژیم تهران علیه منتقدان، مخالفان، فعالان و به ویژه فعالان حقوق بشر در جغرافیای سیاسی ایران است. پس از آغاز انقلاب "ژن، ژیان، نازادی"، رژیم برای کنترل بحران‌های لاینحل و متدوام کشور به تروریسم

روانی متوسل شد.

در ماه‌های اخیر، قبل از سالگرد قتل حکومتی ژینا توسط رژیم جمهوری اسلامی و آغاز انقلاب "ژن ژیان، نازادی"، رژیم یک سری تهدیدات را آغاز کرد از جمله اخراج بعضی از اساتید دانشگاه‌ها و انتصاب "مداحان" به عنوان مدرس دانشگاه، اخراج و بازجویی از دانشجویان، فشار بر خانواده شهدای انقلاب ژینا و جلوگیری از برگزاری مراسم یادبود آنها از جمله این موارد است. به خاطر ترس از نفوذ احزاب سیاسی کوردستان ایران، شدیدترین شکل تروریسم روانی رژیم در این مدت علیه کوردستان از طریق فشار بر دولت عراق و اقلیم کوردستان برای اجرای عهدنامه موسوم به "امنیت مرزی بین دو کشور عراق و ایران" و سوق دادن نیروهای تا دندان مسلح رژیم به نواحی مرزی بین شرق و جنوب کوردستان بود. هدف اصلی تروریسم در جمهوری اسلامی ایران ارباب مردم است چراکه رژیم اسلامی مردم را دشمن خود می‌داند. جمهوری اسلامی ایران با استفاده از رسانه‌های گروهی و ابزارهای ارتباط عمومی به طرق مختلف سطح و دامنه تروریسم دولتی خود را تعمیق و گسترش داده است. ارباب و ایجاد فضای ارباب به رژیم ایران کمک کرده است تا در بسیاری از زمینه‌ها بقای خود را حفظ کند و مردم را از مبارزه برای حقوق خود باز دارد. رژیم ایران از طریق تروریسم روانی می‌خواهد مردم را با ارباب مجبور به خدمت به خود کند و بی رحمانه فضای ترس و بی اعتمادی را بر مردم تحمیل می‌کند. سیاستی که باعث می‌شود مردم احساس ناامنی و درماندگی کنند.

تروریسم روانی مجموعه‌ای از اعمالی است که بر وضعیت روحی و روانی جامعه تمرکز دارد تا باعث ایجاد ترس و اضطراب در بین افراد جامعه شود و افراد به دلیل بی ثباتی و ترس، عدم احساس امنیت و آرامش، نتوانند زندگی عادی خود را کنترل کرده و در مورد مسائل اجتماعی اظهار نظر کنند. هدف تروریسم روانی ایجاد ترس از طریق فشارهای روانی و عاطفی عمومی، هدف گرفتن تاریک ترین نقاط ذهن انسان، ایجاد شک، بی اعتمادی، شک به خود و پارانویا نسبت به دیگران، خود و جهان است. یکی از ویژگی‌های تروریسم روانی، تمرکز بر گروه و طبقه خاصی از جامعه است، به طوری که افرادی که در این زمینه فعالیت می‌کنند، چنان احساس ناآرامی و ترس می‌کنند که از ترس اخراج و قطع رزوی و معاش جرأت پرداختن به مسائل اجتماعی را ندارند. اخراج دسته جمعی اساتید دانشگاه و جایگزینی آنها با "مداحان" و یا سلب حق تحصیل بسیاری از دانشجویان از نمونه این اقدامات است. در سلسله مراتب نیازهای مازلو، یکی از نیازها نیاز به احساس آرامش و امنیت است. وقتی این امر از فرد سلب می‌شود، نیازهای دیگر، از جمله نیازهای جسمانی، به تدریج به خطر می‌افتد.

تأثیر تروریسم روانی بر فرد در ارتباط با محیط

طبق گزارش سال ۲۰۰۸ سازمان بهداشت جهانی (WHO)، مشارکت در جامعه مدنی و فرآیند سیاسی برای سلامت و رفاه افراد ضروری است. مشارکت در کارهای اجتماعی احساس مسئولیت فرد را در قبال رفاه جامعه افزایش می‌دهد. تروریسم روانی رژیم ایران از طریق خشونت سیاسی توانایی افراد را برای مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی تضعیف می‌کند و موجب بی اعتمادی افراد به زندگی اجتماعی و سیاسی می‌شود. نتیجه آن انزوا و کناره گیری افراد از جامعه و از بین رفتن اعتماد به کار سیاسی و مشارکت سیاسی است. کاری که جمهوری اسلامی تا به امروز به طرق مختلف انجام داده، به حداقل رساندن مشارکت مردم در مسائل سیاسی و صرفاً از طریق رانت افراد وابسته و وفادار به نظام بوده است - چه این وفاداری ناشی از ایدئولوژی باشد یا منافع مالی. با این حال، تروریسم روانی باعث می‌شود که افراد امید خود را نسبت به تغییر در کشور از دست بدهند.

به حاشیه رانده شدن و بی اعتمادی نتیجه خشونت سیاسی و تروریسم روانی است. تروریسم روانی موجب می‌شود که افراد خود را از ارتباط جمعی و علنی و همچنین مسائل کلی مرتبط با جامعه باز بدارند. به دلیل تروریسم روانی‌ای که رژیم اعمال کرده، حتی جناح‌های داخلی رژیم مانند "اصلاح‌طلبان" که حامیان اصلی و یکی از دلایل بقای جمهوری اسلامی هستند از فعالیت‌های سیاسی عقب‌نشینی کرده‌اند. پژوهش‌های سازمان جهانی بهداشت (۲۰۰۸) ثابت می‌کند که تروریسم روانی و خشونت سیاسی می‌تواند توانایی‌های افراد را تضعیف کند و اعتماد به نفس خود را برای کمک‌های اجتماعی در محیط اطراف خود از دست بدهند.

تروریسم روانی رژیم باعث می‌شود مردم اعتماد خود را نسبت به ساختار اخلاقی جامعه و انواع نهادهای دولتی از دست بدهند.

همه‌ی نظام‌های اداری را دشمن خود بیندارند و حتی به فرآیندهای اداری اعتقادی نداشته باشند. تروریسم روانی تمایل افراد را برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی از جمله سازمان‌های اجتماعی کاهش می‌دهد. رژیم برای حذف افراد از مشارکت سیاسی، فعالان سیاسی و زندانیان را شکنجه می‌کند و سعی می‌کند از طریق "اعترافات اجباری" در تلویزیون، افراد را مجبور به تسلیم در برابر رژیم کند.

در بسیاری از دستگیری و بازجوییها رژیم علاوه بر تهدید دستگیر شدگان به خشونت و اشد مجازات پیشنهاد خروج از کشور را می‌دهد و افراد را تشویق می‌کند که به کشورهای غربی پناه ببرند. این شکنجه انبوه اعضای جامعه، تروما و بیماری مزمنی را در فرد به جا می‌گذارد که باعث می‌شود افراد برای سال‌ها از انسانیت خود محروم شوند.

تأثیر تروریسم روانی بر عملکرد جامعه

جامعه به طور کلی به عنوان شبکه‌ای از روابط جمع شده در یک مکان فیزیکی، که دارای باورها، موقعیت‌ها، نگرانی‌ها، چشم اندازها و روابط مشترک است، تعریف می‌شود. قدرت و توانایی برقراری ارتباط برای سلامت افراد جامعه ضروری است، به ویژه زمانی که آنها در معرض آسیب‌های شدید قرار می‌گیرند. تحقیقات حاکی از آن است که با توجه به قابلیت‌های جمعی جوامع که ترکیبی از انسجام اجتماعی و توانایی‌های افراد جامعه است، قابلیت جمعی به عنوان یک "واحد" کامل منجر به تغییر و تأثیرگذاری بر خیر عمومی و اعضای جامعه می‌شود. از سوی دیگر تروریسم روانی نه تنها توانایی افراد را برای عملکرد در جامعه کاهش می‌دهد، بلکه پایه‌های جامعه را نیز سست می‌کند. تروریسم روانی باعث انحلال نهادهای اجتماعی، تضعیف تاریخ، باورها و ارزش‌های جامعه و اغلب منجر به سردرگمی اجتماعی می‌شود. تحقیقات سازمان بهداشت جهانی ثابت می‌کند که آسیب به جامعه به عنوان فضای فیزیکی مشترک افراد منجر به زوال و تضعیف فرهنگ و هویت مشترک می‌شود. تروریسم روانی ظرفیت جامعه را مختل می‌کند، ترس و اضطراب جمعی را تقویت می‌کند و فعالیت‌های جمعی جوامع را مختل می‌کند.

از زمان اعلام فرمان جهادی خمینی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، رژیم ایران نشان داده است که با کشتار دسته جمعی، تروریسم و بمباران روستاهای کوردستان، مراکز احزاب کوردستان ایران و حتی کمپ‌های آوارگان در اقلیم کوردستان، قصد دارد کل جامعه کوردستان را نابود کند.

از نظر رژیم کورد خوب، کورد مرده هستند. انقلاب ژینا نشان داد که رژیم ایران تنها افراد را دشمن خود نمی‌بیند، بلکه با کل جامعه کوردستان سر دشمنی دارد. مطالعات خشونت سیاسی در کشورهای دیگر مانند ایرلند، بوسنی، سریلانکا، پرو، السالوادور و زیمبابوه ثابت می‌کند که خشونت سیاسی پیامدهای پایداری بر جامعه دارد، به ویژه تضعیف آموزش عمومی و جلوگیری از آموزش جامعه و تربیت رهبران آینده و از دست دادن چشم اندازی آینده. محیط‌های فیزیکی با ایجاد آرامش، امنیت و هویت جمعی، تاریخ و غرور، جوامع را پرورش می‌دهند. اینها پویایی رابطه بین فرد و محیط را تشکیل می‌دهند. تخریب محیط فیزیکی، تروریسم روانی حس وحدت اعضای جامعه را از بین می‌برد. تخریب محیط فیزیکی با تخریب فرهنگ مردم ارتباط مستقیم دارد. جمهوری اسلامی ایران از ابتدای حاکمیت خود با غارت معادن زیرزمینی، سدسازی به دور از استانداردهای زیست محیطی و علمی و غارت منابع آبی سعی در تخریب زیرساخت های زیست محیطی کوردستان داشته است. آخرین آن خشک شدن عملی دریاچه ارومیه است. تاکنون هیچ مطالعه‌ای در مورد تأثیرات خشک شدن دریاچه ارومیه بر زندگی انسان و ارتباط آن با محیط زیست انجام نشده است، اما توجه به اثرات تخریب محیط زیست در رواندا، کشورهای بالتیک و کوزوو نشان می‌دهد که خشکاندن دریاچه چه میراث فاجعه باری بر محیط فیزیکی خواهد داشت. بر اساس آمارهای رسمی، نرخ بیکاری در کوردستان ۱۵ درصد است، در حالی که نرخ بیکاری در کل ایران ۹ درصد و در استان‌های عمدتاً فارس نشین تنها ۷ درصد است. بر اساس آمارهای رسمی، سالانه به طور میانگین از هر ۱۰۰ هزار نفر ۹ تن در استان‌های ایلام، کرمانشان، لرستان، سنج (کوردستان) و ارومیه جان خود را از دست می‌دهند، در حالی که این میزان در استان‌های فارس نشین از جمله تهران پنج درصد است و شیراز و اصفهان، این رقم ۴.۵ در ۱۰۰ هزار است.

کنترل محیط فیزیکی شکل دیگری از تروریسم روانی توسط رژیم اسلامی است. در اولین سالگرد شهادت ژینا امینی، رژیم اسلامی ایران علاوه بر میلیتاریزه کردن شهرستان سقز و دیگر شهرهای کوردستان، اطراف مزار ژینا را با تانک اشغال کرد. این نه تنها نشانه سیاست استعماری رژیم ایران در کوردستان است، بلکه نشانه‌ای از اعلام جنگی نو علیه مردم کورد است.

تروریسم روانی رژیم با برانگیختن حس ترس جمعی، فضای عمومی و اقدامات جامعه را تغییر می‌دهد. مطالعات خشونت در نیکاراگوئه، کلمبیا، گواتمالا، برمه و السالوادور نشان می‌دهد که خشونت سیاسی و تروریسم روانی بر توانایی و پتانسیل جامعه برای دستیابی به صلح و مقابله با خشونت سیاسی تأثیر دارد. ترس توده‌ای و انزوای عمومی منجر به توسعه و خشونت در درون جامعه می‌شود، هدفی که جمهوری اسلامی از طریق تروریسم روانی به دنبال آن است. رژیم ایران از تروریسم روانی به صورت برنامه ریزی شده برای کنترل جامعه و به عنوان روشی برای خشونت سیاسی استفاده می‌کند.

کنترل اماکن عمومی و از بین بردن حس آرامش عمومی در جامعه از طریق کنترل بازارها، مغازه‌ها و جلوگیری از به اصطلاح بدحجابی و کنترل پوشش مردم، یکی دیگر از انواع تروریسم روانی جمهوری اسلامی است. پیامد این نوع خشونت، تخریب روابط اجتماعی و ایجاد "ارزش‌های متضاد" در جامعه است. این پدیده در آمار ایران به وضوح دیده می‌شود. طبق آمار روزنامه‌ها سن تن فروشی در ایران به ۱۴ سال و سن مصرف مشروبات الکلی در کشور به ۱۵ سال رسیده است.

در نتیجه تروریسم روانی جمهوری اسلامی به نابودی جامعه مدنی و کاهش تعداد تشکل‌های تأثیرگذار در جامعه می‌انجامد. اعضای جامعه احساس مسئولیت خود را نسبت به جامعه از دست می‌دهند و در بسیاری از زمینه‌ها سازمان‌های دولتی را که هیچ کارکرد سیاسی ندارند و صرفاً برای خدمت تأسیس شده‌اند، رها می‌کنند. به همین منظور، رژیم ایران با اخراج و بازنشستگی اجباری معلمان، فشار بر دانشگاه‌های کوردستان و حذف معلمان و دانشجویان فعال به عنوان رهبران بالقوه جامعه، سعی در بیگانگی افراد و جامعه دارد.

کارکرد نهادهای دولتی در خدمت تروریسم روانی رژیم

در یک جامعه دموکراتیک، آزادی‌های اساسی، کثرت گرای، مسئولیت و اعتماد متقابل منجر به توسعه فردی و رفاه اجتماعی می‌شود، در حالی که خشونت سیاسی و تروریسم روانی باعث ایجاد بحران‌های عمومی و اجتماعی می‌شود. در یک جامعه عادی، افراد برای ارائه فرصت‌ها و مشارکت معنادار برای برآوردن نیازهای اولیه بهداشتی، رفاهی مانند سیستم‌های واکنش اضطراری، آب، بهداشت و آموزش به ساختارهای دولتی تکیه می‌کنند. تروریسم روانی رژیم ایران ارتباط مستقیمی با سطح و کیفیت خدمات دولتی دارد. تروریسم روانی رژیم نه تنها به افراد و جامعه آسیب می‌رساند، بلکه باعث اختلال در سیستم‌های اداری لازم برای زندگی روزمره نیز می‌شود. یکی دیگر از تأثیرات این سیاست ضعف بخش دولتی و از دست دادن احساس مسئولیت نسبت به اموال عمومی توسط افراد است. بر اساس گزارش مرکز جهانی شادی، از سال ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۳، ایرانیان جزو سه کشور خشمگین ترین جهان بودند. که این محصول تروریسم روانی و خشونت سیاسی جمهوری اسلامی علیه مردم ایران است.

خشونت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی علیه ملت کورد، بازداشتهای فله‌ای و بمباران اردوگاه‌های آوارگان شرق کوردستان واقع در اقلیم کوردستان، بمباران پایگاه‌های احزاب و تروریسم موشکی نشانه این است که جمهوری اسلامی تنها هدفش نابودی افراد نیست، بلکه کلیت مردم کوردستان است. بدین منظور از طریق تروریسم روانی سعی می‌کند با تروریسم افق آینده خلق کورد را کور کرده و فعالان و رهبران عرصه جامعه را از بین ببرد و توانایی جامعه را برای توصیف یا برنامه ریزی برای آینده به خطر بیندازد. رژیمی که می‌تواند یک جوان را به خاطر "بی حجابی" بکشد، قادر به ارتکاب نسل کشی نیز است. بمباران مدارس و مهدکودک‌ها ارتباط نزدیکی با نسل کشی دارد. تخریب فیزیکی محیط کوردستان با تخریب فرهنگ و هویت ملت‌ها ارتباط مستقیم دارد.

نژادپرستی ایرانی: تقاطع بین ساختار و کنشگران اجتماعی



مقدمه

چندی پیش گزارشی از یک پژوهش کلان توسط کنیگز کالج لندن در رابطه

با سطح پذیرش دیگرانی که با ما، یا نزدیک ما، زندگی می‌کنند منتشر شد. بر اساس داده‌های این پژوهش، که گویه‌های مختلف را در کشورهای متفاوت می‌سنجد، در چندین سطح ایران به عنوان نژادپرست‌ترین کشور ظاهر می‌شود. با وجود انتشار چنین پژوهش مهمی، نتایج این پژوهش بازتاب زیادی در رسانه‌ها و مراکز مطالعاتی فارسی زبان نداشت. این در حالی است که هر رخداد مثبتي در دورترین نقطه جهان اگر کوچکترین ارتباطی با ایران داشته باشد برای مدتها به سرتیتر رسانه‌های فارسی زبان تبدیل می‌شود و در شبکه‌های اجتماعی نیز بخش اعظم محتواهای فارسی زبان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اگرچه نوشتار حاضر قصد تحلیل داده‌های پژوهش مذکور را ندارد، ولی این پژوهش بهانه‌ای شد تا نژادپرستی ایرانی به طور اجمال مورد واکاوی قرار گیرد. در این نوشتار تلاش می‌شود تا رابطه‌ی دوسویه‌ی ساختارها و کنشگران اجتماعی در رابطه با نژادپرستی ایرانی و تداوم آن نشان داده شود.

نظریه شکل‌گیری نژادی: تقاطع ساختار و کنشگران

نظریه "شکل‌گیری نژادی" (Racial Formation)، که توسط مایکل اومی (Michael Omi) و هوارد وینانت (Howard Winant) در دهه ۱۹۸۰ در چارچوب ایالات متحده آمریکا مطرح شد، مکانیسم‌هایی را توصیف می‌کند که از طریق آن دسته‌بندی‌های نژادی توسط نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شکل می‌گیرند. این نظریه هر دو سطح کلان، عوامل ساختاری و فرآیندهای سطح خرد را که در بساختن دسته‌های نژادی کمک می‌کنند، شناسایی می‌کند. شکل‌گیری نژادی، به طور مشخص، این موضوع را در نظر می‌گیرد که چگونه معانی و ادراکات نژادی محتوا و اهمیت مقولات

نژادی را شکل می‌دهد. بنابراین، نظریه شکل‌گیری نژادی رویکردی جامع برای مطالعه نژاد و نژادپرستی ارائه می‌کند که تأثیر متقابل بین ساختارهای اجتماعی و تجربیات فردی را نشان می‌دهد.

نظریه شکل‌گیری نژادی پیشنهاد می‌کند که نژاد، به عنوان یک ساختار اجتماعی، توسط ساختارهای اجتماعی و بازنمایی فرهنگی شکل می‌گیرد. اومی و اینانت استدلال می‌کنند که شکل‌گیری نژادی یک "قراینده اجتماعی-تاریخی" است که از طریق آن هویت‌های نژادی، به‌عنوان لایه‌ای از هویت جمعی، ایجاد می‌شوند، به حیات ادامه می‌دهند و تغییر می‌کنند. به عقیده آنها، نقش نژاد عمیقاً در ساختارها و نهاد‌های مختلف تعبیه شده است که منجر به طبقه‌بندی و مبارزات سیاسی می‌شوند.

آنها معتقدند که دولت‌ها و دستگاه‌های دولتی محل اصلی درگیری‌ها و مبارزات نژادی هستند. فرآیندهای شکل‌گیری نژادی هم تحت تأثیر ساختارها و هم فرهنگ هستند که به طور جداگانه و در ارتباط با یکدیگر نقش کلیدی دارند.

در این نظریه، مفهوم "پروژه‌های نژادی" (Racial Projects) نقش حیاتی دارد. پروژه‌های نژادی تلاش‌هایی هستند که برای شکل‌دادن و توزیع منابع بر اساس خطوط نژادی انجام می‌شود. بنابراین، نژاد به عقل سلیم و راهی برای درک، توضیح و عمل در جهان تبدیل می‌شود. پروژه‌های نژادی ابزارهایی را در اختیار کنشگران اجتماعی قرار می‌دهند تا خود و دیگران را در دسته‌بندی‌های مختلف که سلسله‌مراتبی نژادی دارند شناسایی کنند.

نویسندگان اظهار می‌دارند که درک جامع از مقوله نژاد و در نتیجه نژادپرستی مستلزم یک رویکرد یکپارچه است. عدم اتخاذ چنین رویکردی منجر به درک ناقص موضوع می‌شود. برای جلوگیری از این نقص تحلیلی، نویسندگان پیشنهاد ایجاد ارتباط بین ابعاد کلان و خرد نژاد را مطرح می‌کنند. آنها یک رویکرد جایگزین برای دستیابی به این هدف ارائه می‌کنند. به موجب آن پروژه‌های نژادی به عنوان ابزار ایدئولوژیک برای ایجاد پیوندهای لازم عمل می‌کنند. نویسندگان با تکیه بر نظریه شکل‌گیری نژادی توضیح می‌دهند که یک پروژه نژادی هم

تفسیر، بازنمایی یا توضیح پویایی نژادی است و هم تلاشی برای شناسایی و تداوم منابع در راستای مرزهای نژادی فرضی. پروژه‌های نژادی با پیوند دادن معنای نژاد در یک گفتمان خاص به سازمان نژادی ساختارهای اجتماعی و تجربیات روزمره مبتنی بر این معانی نژادی، پیوندهای لازم را ایجاد می‌کنند.

به طور خلاصه، بر اساس نظریه شکل‌گیری نژادی، نژاد و نژادپرستی توسط ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایجاد می‌شوند، در نهاد‌های دولتی جامعه تعبیه می‌شوند، و از طریق پروژه‌های نژادی به سطح خرد راه پیدا می‌کنند. بدین گونه، چنین معانی و ادراکات درونی شده نژادی در جریان زندگی روزمره تداوم می‌یابند و بر ابعاد مختلف حیات اجتماعی تأثیر می‌گذارند. به معنایی دیگر، نژاد و نژادپرستی در تقاطع بین ساختارهای اجتماعی و کنشگران ایجاد می‌شود و تداوم می‌یابد.

نژادپرستی ایرانی

برای ردیابی نژادپرستی ایرانی باید به قبل از تولد ایران به عنوان یک دولت مدرن رجوع کرد. در طول قرون هجدهم و نوزدهم، نخبگان حکومتی قاجار، همزمان با اوج تاریخ نگاری ناسیونالیستی و ظهور اندیشه‌های نژادی در اروپا، با اروپا مواجه شدند. شرقشناسان نیز از قبل بسترهای معرفت‌شناسی را فراهم کرده بودند. در این میان نوشته‌های نویسنده فرانسوی آرتور دو گوبینو، یکی از بانیان نظریه‌های نژادی، و فیلسوف آلمانی فردریش ماکس مولر، که بین اروپایی‌ها و غیراروپایی‌ها تفاوت قائل شد، بسیار تأثیرگذار بود. در اوایل قرن بیستم، نخبگان دربار قاجار به نویسندگان ناسیونالیست اروپایی مانند گوبینو روی آوردند که کتاب او درباره ایران بر نظریه‌های نژادی در مورد برتری آریایی‌ها تأکید داشت- کتابی که چندین بار به زبان فارسی ترجمه شد. دو تن از روشنفکران قاجار، میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی، با معرفی مفهوم برتری آریایی، زمینه ساز ناسیونالیسم ایرانی شدند. حلقه ملی‌گرایان ایرانی برلین نیز که در طول جنگ جهانی اول شکل گرفت، به طور قابل توجهی تحت تأثیر افکار نژادی اروپا بود. آنها شالوده‌فکری ناسیونالیسم ایرانی

را گذاشتند و تأثیر ماندگاری داشتند. تفسیر نژادی از هویت ایرانی با ادعای برتری نژادی آریایی و مأموریت تمدنی به تاریخ و "روح" ایرانی نیز کشیده شد. اگرچه، ابتدا نژادپرستی ایرانی وجه‌ای کاملاً نخبه‌ای داشت، ولی بتدریج از طریق دولت مدرن و نهاد‌هایش به یک پروژه نژادی و بخشی از هویت جمعی ایرانی تبدیل شد. بدینگونه، فرآیند شکل‌گیری نژادی در ایران پایه‌گذاری شد. در این میان، حلقه برلین نقشی اساسی در شکل‌گیری، اشاعه و نهادینه‌کردن نژادپرستی ایرانی ایفا کرد و متعاقباً بر سیاست‌های دولت در دوران پهلوی تأثیر گذاشت. بعد از شکل‌گیری دولت مدرن در دوران رضاخان شکل‌گیری نژادی به پروژه‌ای نژادی تبدیل می‌شود. تغییر نام پارس به ایران و تأکید بر میراث آریایی آن، نشان‌دهنده اشاعه ناسیونالیسم نژادی ایرانی/فارسی در زمان رضاخان بود. نظام آموزش عمومی و کتب درسی تعاریف نژادی از ایران را ترویج می‌دادند، سیاست‌هایی که تاکنون نیز ادامه دارند. اهمیت حلقه برلین و نقش اساسی آن در ایجاد ناسیونالیسم ایرانی، با برجسته کردن عناصر نژادی نهفته است. عوامل مؤثر در این تغییر عبارت بودند از جست و جوی علل شکست‌های قاجار، نیاز دولت مدرن به برساخت هویت ملی واحد، رواج ایدئولوژی‌های نژادی در اروپا و تأثیرپذیری بنیانگذاران ناسیونالیسم ایرانی از این اندیشه‌ها، نهادینه شدن اندیشه‌های ناسیونالیستی و تأثیر سیاست‌های نازی‌ها و رادیو زیسن که توسط وزارت پروپاگانده آلمان نازی به زبان فارسی در ایران نیز راه‌اندازی شده بود.

البته، ذکر این نکته مهم است که تنها منبع و تجلی نژادپرستی ایرانی در رابطه با آریایی‌گری نیست. بنا به تعریف، نژادپرستی به عنوان تبعیض علیه گروه‌های اجتماعی نژادی شده یا جوامع تصویری عمل می‌کند. در این راستا، نژادپرستی از گفتمان نژادی برای ایجاد گروه‌های همگن بر اساس تفاوت‌های طبیعی و فرهنگی کلیشه‌ای و قطبی شده استفاده می‌کند. سپس این تفاوت‌ها سلسله‌مراتبی شده و به صورت منفی ارزیابی می‌شوند. متعاقباً، گفتمان نژادی این تفاوت‌ها را طبیعی بازنمایی می‌کند و آنها را به ویژگی‌های ظاهراً ذاتی مرتبط می‌دهد و تفاوت‌های قدرت و طرد شدن را توجیه می‌کند. این ساختار اجتماعی طبیعی‌سازی شامل ویژگی‌های ثابت و غیرقابل‌تغییر با ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی یا ذهنی مرتبط است. با توجه به این تعریف، ایرانیان در یک فرآیند تاریخی-اجتماعی طی شکل‌گیری نژادی تصویری از هویت جمعی را درونی کرده‌اند که در آن - تحت تأثیر روایت‌های برتری طلبانه نژادی - خود ایرانی به عنوان یک موجود تکینه، خاص، و متفاوت و برتر از دیگران غیر ایرانی تعریف و درک کرده‌اند که دارای خلیقات، ویژگیها و صفات فراتاریخی و ذاتی هستند. این درحالی است که با توجه به تعریف هویت و لزوم وجود دیگری برای "خود"، دیگرانی پستتر نیز در این رابطه تعریف و تصور می‌شوند که فاقد این ویژگی‌های ذاتی و طبیعی مثبت هستند.

در همین رابطه، ناسیونالیسم نژادی

ایرانی/فارسی با توسل به پروژه‌های نژادی به عنوان ابزار ایدئولوژیک از سوی سو و سیاست‌های استعماری از سوی دیگر، منابع متفاوت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی را همسو با مرزهای نژادی فرضی توزیع کرده است. برای نمونه، منابع طبیعی و سرمایه‌های مختلف بلوچستان، کوردستان و سایر ملل غیرفارس دیگر توسط واحد استعماری ایرانی فارسی غارت شده و در ایران سرمایه‌گذاری می‌شوند. آنچه توانایی توجیه چنین غارتی را ایجاد می‌کند پروژه‌های نژادی است که به عنوان ابزاری ایدئولوژیک نه تنها بسترهای پذیرش چنین امری را فراهم می‌کند، بلکه آن را به عنوان امری مقبول، مطلوب و طبیعی نیز جلوه می‌دهد.

شاید کنشگران ایرانی در مواجهه با گذاره بالا دچار آشفتگی شده و آن را انکار کند. دلیل چنین امری آن است که منابع طبیعی و سرمایه‌های مذکور از جنبه‌های دیگر ملموستر باشند. به‌عبارتی دیگر، شاید چنین امری خارج از ادراک و نظام معنایی کنشگر ایرانی رخ دهند. ولی راهی برای آزمون ادعاهای مذکور وجود دارد که از ادراک کنشگر ایرانی می‌گذرد، و آن نیز مواجهه کنشگران ایرانی با حق تعیین سرنوشت غیرفارس‌هاست. بدین ترتیب که از آنها درباره حق تعیین سرنوشت و حاکمیت مستقل ملت‌های غیر فارس سوال شود. به دلیل اینکه چنین پرسشی ادراک و نظام معنایی، یا به عبارتی دیگر منابع و صورتبندی‌های گفتمانی، کنشگران ایرانی را درگیر می‌کند آزمون مناسب برای اثبات پروژه‌های نژادی ایرانی است.

نمونه‌های متعددی وجود دارد که وجود پروژه‌های نژادی را در ایران به وضوح نشان می‌دهند.

حمله ایرانیان به پرچم و نمادهای کوردستان در جنبش ژینا در دایاسپورا، تهدیدها و تشهیرهای ایرانیان به کوردستانیان و جنبش‌های بخش کوردستان، نحوه پوشش خبری رسانه‌های فارسی از تحولات کوردستان، سیاست نامگذاری و نحوه ارجاع به نام ژینا، بازنمایی تحولات کوردستان در رسانه‌های غربی توسط ایرانیان، استدلال‌های مهمان‌های طیف‌های مختلف سیاسی ایرانی در شبکه‌های فارسی زبان برای مخالفت با حقوق ابتدایی ملت‌های فرودست شده غیر فارس، تحلیل و تفسیرهای اساتید دانشگاه‌های ایران و روشنفکران ایرانی از وضعیت کوردستان، امتناع استفاده از واژه ملت برای اشاره به غیرفارسها وغیره.

همه نمونه‌های مذکور با سیاست‌های حاکمیت ایرانی در یکصد سال اخیر یک مخرج مشترک دارند، و آن نیز تجلی نژادپرستی ایرانی در هر دو سوی پیوستار است. از طرفی، حاکمیت سیاسی با همه‌ی نهاد‌های تعبیری نژادپرستانه از خود و دیگران تعریف، تجویز و اعمال کرده است؛ از طرفی دیگر نیز کنشگران اجتماعی در سطوح مختلف تعبیر نژادپرستانه مذکور را در رفتارهای خود به نمایش می‌گذارند. بدین گونه نژادپرستی ایرانی در تلاقی این ساختارها و کنشگران اجتماعی معنی یافته، و به حیات خود ادامه می‌دهد.

لیبرالیسم و حق تعیین سرنوشت



احسن حسن پور

ضرورت طرح بحث در سال‌های اخیر شاهد رشد گروه‌هایی تحت عنوان لیبرال و دموکراسی‌خواه در فضای سیاسی ایران هستیم که با ماسک و تایتل لیبرالیسم فعالیت می‌کنند اما زمانی که عقاید و مواضع آنان را براساس عناصر لیبرالی چک می‌کنیم؛ متوجه این نکته می‌شویم که ما با فاشیست‌ها و مرتجعانی مواجه هستیم که زیر ماسک و عنوان لیبرال پنهان شده‌اند و همان عقاید مضحک و جنایتکارانه را در پوشش لیبرالیسم ترویج می‌دهند.

این ارادل و اوباش رسانه‌ای تحت نام و عنوان لیبرال مشغول تقدس بخشی به مرزپرستی، خاک‌پرستی، اباحه‌ی قتل‌عام و سرکوب اقلیت‌ها هستند و در صحنه تاریخ یکی از مضحک‌ترین سناریوهای جهان را نمایش می‌دهند.

"فاشیسم در نقاب لیبرالیسم"

همانطور که گفته شده: "فاشیسم می‌تواند در نقاب معصومانه‌ترین چهره‌ها دوباره پدیدار شود. وظیفه‌ی ما این است که -هر روز و همه‌جا- نقاب از چهره‌اش برداریم و نمونه‌های جدیدش را افشا کنیم". وظیفه ما افشای چهره‌های جدید ارتجاع و توحش است که در پشت معصومانه‌ترین نقابها پنهان شده‌اند.

برای تشخیص رابطه بین "لیبرالیسم" و "حق تعیین سرنوشت" ابتدا از دو مفهوم

مذکور تعریفی ارائه می‌شود و سپس رابطه بین آن دو توضیح داده می‌شود.

لیبرالیسم

لیبرالیسم دکترینی است که هدف نهایی آن ایجاد رفاه برای انسان‌ها و ارتقای کیفیت زندگی مادی است. لیبرالیسم عقل باور است و معتقد است که حکومت و دولت ... از شمول دایره عقلانیت خارج نیستند و با مراجع غیرعقلی نمی‌توان مسائل و مشکلات جوامع انسانی را حل کرد. جهت گیری تاریخی لیبرالیسم تأمین امنیت و رفاه برای همه انسان‌ها بدون توجه به رنگ و نژاد و ملیت و قومیت و دین و مذهب ... است. لیبرالیسم به مالکیت خصوصی اعتقاد دارد و حق مالکیت خصوصی را از بنیادهای نظم اجتماعی می‌داند که دفاع از آن جزو وظایف اصلی حکومت می‌باشد. میزان نفوذ و قدرت دولت در دکترین لیبرالی حدافلی است و جز تأمین امنیت و رفاه جامعه مجاز به اعمال خشونت نیست. ابزار اداره جوامع انسانی در دکترین لیبرال دموکراسی است لذا این دکترین خود را محق به قضاوت یا نظارت بر اراده جمعی نمی‌داند و حق نظارت بر اراده عمومی را برای خود قائل نیست. حقوق و آزادی‌های فردی کانون محوری تفکر لیبرال هستند که بر اساس آن باید انتخاب و اراده هر فرد انسانی محترم شمرده شود. صلح آرمان نهایی دکترین لیبرالی است که زمینه‌ساز پیوندهای عمیق اقتصادی بین جوامع مختلف و تضمین روابط صلح آمیز و احترام به حقوق بشر می‌باشد.

نقطه اشتراک تمام ایدئولوژی‌های

بیستم لنین و حکومت کمونیستی شوروی از مدافعان سیاسی این تئوری بودند که باعث گسترش حمایت از نهضت‌های آزادیبخش و جنبش‌های ضد استعماری شد. اما اعمال و شناسایی این حق دارای دشمنانی سرسخت است از جمله ناسیونالیست‌های تهاجمی که با تکیه بر ابزارهای فاشیستی همواره درصدد امحا و نابودی سایر گروه‌ها بوده‌اند. کشورهای بلوک غرب نیز با این استدلال که جهان بر بی عدالتی بنا شده است و نظم کنونی اگرچه بر بی عدالتی بنا شده است اما هر گونه تلاش برای تغییر بنیادین و اساسی آن می‌تواند خونبارتر و پرهزینه‌تر باشد لذا در جهت محدود کردن این اصل و تفسیر مضیق از آن اقدام کرده‌اند.

رابطه حق تعیین سرنوشت و لیبرالیسم

در دکترین لیبرالی بین سیاست خارجی و سیاست داخلی یک کشور هیچ گونه تضادی نباید وجود داشته باشد و هر واحد سیاسی باید نفع کل بشریت را در نظر بگیرد. طبق این دکترین صلح بر مبنای سیاسی استوار است که در صورت فقدان آن صلحی نیز قابل تصور نیست لذا در هر واحد سیاسی تشکیل یک اتحاد سیاسی زمانی ممکن است که همه زیر چتر یک قانون اساسی دموکراتیک باشند. در این فرض نیز هر جغرافیایی که بتواند یک واحد اداری در آن تشکیل داد حتی اگر یک روستا باشد نیز از این حق برخوردار است که از کشوری جدا شود یا به کشور دیگری بپیوندد. این اعمال حق باید در شرایطی صلح آمیز و از طریق همه پرسی اعمال شود. انگیزه و هدف اصلی لیبرالیسم از چنین دیدگاهی اعتقاد به این مسئله است که جوامع صرفنظر از سیستم سیاسی و مرزها ناچار به برقراری روابط اقتصادی یا یکدیگر هستند و این روابط پایدار اقتصادی

وزرات آموزش و پرورش در دست قصابان تاریخ

خود ادامه دهند. اگر این اصل است پس دلیلی وجود ندارد که مانعی برای تدریس آن وجود داشته باشد و دولت و سایر مراکز و ادارات مربوطه موظف هستند وسایل و امکانات را فراهم نمایند که دانش آموز کورد یا عرب بتواند زبان مادری خویش را یاد بگیرد.

اما در مجلس رژیم جمهوری اسلامی ایران و سپس سایر مسئولان رژیم همیشه که سخن از زبان مادری شد بی درنگ بسیاری از نمایندگان به ویژه آنان که ذوب در ولایت شده‌اند سینه سپر کرده و مانع از اجرای آن شده‌اند.

دلیلی که این نمایندگان و سایر مسئولان می‌آورند این است که اگر زبان مادری تدریس شود "شکاف قومیتی" ایجاد خواهد شد. این حرف در حالی است که معلوم نیست شکاف قومیتی چه تعریفی دارد؟ یا اینکه قوم دربردارنده چه چیزی است؟

مقام‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران همواره با "آموزش به زبان مادری" مخالفت کرده‌اند؛ "آموزش زبان مادری" بر مبنای اصل ۱۵ قانون اساسی نیز دهه‌ها در ایران اجرا نشد.

اگر این اصل اجرا نشده است نشان از این نیست که مدیریتی برای اجرای آن وجود ندارد بلکه نشان از آن بوده که تدریس به زبان مادری از مقطع ابتدایی تا مدارج عالی بنیان این رژیم را در هم خواهد کوبید.

امروز نیز رضامراد صحرایی که وزیر آموزش و پرورش است با سابقه‌ای که وی در پست‌های حکومتی دارد نه تنها تدریس زبان مادری را فهم نمی‌کند بلکه وی بیشتر در صدد آموزش کودکانی می‌باشد که به جبهه‌های جنگ بروند تا اندیشمند شوند.

شده است. حتی اگر به متون بسیار قدیمی مراجعه کنیم خواهیم دید که زبان فارسی اصلا وجود نداشته است و عربی بوده است.

این اصل که بعضی از کژفهما به این بسنده کرده‌اند که بله در رژیم جمهوری اسلامی ایران هم زبان کوردی، تورکی یا بلوچی آزاد است اصلا فکر نکرده‌اند که یا گویی اجازه فکر کردن به خود را نداده‌اند که این اصل چگونه و تا جایی اجرا شده است.

بسیاری نمونه دانشگاه کوردستان را می‌آورند که زبان کوردی تدریس می‌شود و به عنوان واحدی از دروس گذاشته شده و تمام!! اما همین افراد نمی‌گویند آیا زبان کوردی به عنوان یک واحد درسی در دانشگاه امیرکبیر یا دانشگاه‌های اصفهان یک واحد درسی است یا اصلا مدرس زبان کوردی در این دانشگاهها وجود دارد؟

اگر زبان کوردی در دانشگاهها به عنوان یک واحد درسی است پس چرا همین زبان در کنار زبان فارسی از اول ابتدایی همگام تدریس نمی‌شود؟. این پرسش‌ها و چندها پرسش دیگر نشان از آن است که زبانهای غیررسمی در ایران هیچ وقت چنان اجازه‌ای نخواهند یافت که رسماً در مراکز عالی تدریس شوند.

چرا چون بنیان این رژیم و رژیم قبلی بر انکار این ملت‌ها و هویت‌ها واقع شده است. نکته‌ای دیگر که باید اشاره کنیم این است که اگر زبانهای کوردی و عربی و غیره در کنار زبان فارسی اجازه تدریس را دارند پس مراکز آموزش زبان مادری به شیوه مراکز مردمی و انجمن‌های علمی چه نقشی دارند؟ چرا آنان مرکز اصلی هستند؟ و خود می‌دانیم که مدرسان این مراکز مردمی سر از کجا در آورده‌اند یا بازداشت شده‌اند یا از آنان تعهد گرفته شده که نباید به کار

خط باشد ولی به تعبیر خودشان استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.

این اصل در قانون اساسی تکامل فکر دوران پهلوی در آموزش و پرورش است که رژیم جمهوری اسلامی ایران توانسته است با یک اصل به نام اصل ۱۵ آن را به عنوان قانونی اما با هدف تحریف واقعیت در سیستم سیاسی خود بگنجانند.

این اصل به صراحت از چیزی حرف می‌زند که هیچ زبان دیگری در ایران وجود ندارد مگر فارسی که باید مکتوبات و نگارش‌ها با این زبان باشد و باقی زبانهای دیگر محلی و قومی هستند.

این اصل گفته است که آموزش زبان‌های دیگر نیز در کنار زبان فارسی آزاد است. به شیوه‌ای اشاره شده است که منت شده و از سر خیر به غیرفارسی زبانان این فرصت را می‌دهند.

در این اصل نیز اشاره نشده است آیا زبان فارسی زبان یک ملت است یا یک قوم یا زبانی محلی است؟

این نکته و خفاها در این اصل مبرهن است اما کسانی که از این اصل قانون اساسی به هیجان آمده و در خود نمی‌گنجد هنوز کمی به این موضوعات نیندیشیده‌اند که زبان فارسی در کدام مولفه جای می‌گیرد؟ در تاریخ ادبیات و زبان ایران به دوران‌هایی می‌رسیم که زبان کتابت و نگارش زبان فارسی نبوده است. زبان فارسی که امروز ما می‌بینیم زبانی بوده است با فارسی پشتو، دری، زبان عربی به شدت آمیخته بوده است. این زبان فارسی امروزی طی دوران‌های بسیار قدیم به زبان امروزی تبدیل

در دو دوره رژیم پهلوی و ایران سواى از همدیگر نبوده‌اند. شاید بتوان گفت تنها تفاوت آنها در کروات و یقه آخوندی آنها بوده است اما فکری را پیرو کرده‌اند که تا به امروز نیز ادامه دارد.

تمامی وزرای آموزش پرورش رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی دشمن خفا یا آشکار سایر ملت‌های دیگر ایران بوده‌اند. وزیری وجود ندارد از انکار و نفی ملت‌های دیگر سخن نگفته باشد یا برنامه‌های آنان در راستای نفی و حذف نباشد. یا وزیرانی وجود دارد که کار آنان در دوران جنگ ۸ ساله روانه‌کردن دانش آموزان به جنگ بوده است و از آن نیز به افتخار یاد کرده است.

امروز نیز این وزراء همان کاری را انجام می‌دهند که دهه‌های قبل انجام داده‌اند با این تفاوت که جبهه‌های جنگ در سوریه، لبنان، فلسطین و کشورهای دیگر است. پخش فرم در مدارس برای اعزام به جنگ سوریه نمود عینی این تفکر می‌باشد که هنوز در تلاش برای آن هستند.

۷۰ وزیر آموزش و پرورش بر این موضوع کار کرده‌اند که فارسی زبان رسمی باشد و معتقدند که دیگر زبانها زیر مجموعه فارسی و گویشی از آن هستند. اما واقعیت آن است که انکار زبان ملت‌های جغرافیای ایران راه به جایی نبرده است و باوجود سرکوب مدرسان و فعالین حوزه زبان‌های غیر فارسی و بازداشت آنها به علت تدریس زبان مادری اما همچنان ملل غیرفارس مصر بر حفظ هویت خویش هستند.

براساس اصل ۱۵ قانون اساسی زبان مادری زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و



جمال رسول دنجه

تا کنون ۷۰ وزیر آموزش و پرورش در تاریخ ایران در راس این وزارتخانه بوده‌اند که در دوران رژیم جمهوری اسلامی ایران ۱۷ نفر توانسته‌اند به این مقام عالی رتبه برسند.

نگاهی به وزیران آموزش و پرورش در دوران رژیم ستمشاهی و رژیم جمهوری اسلامی ایران حاکی از چه تفکر و گویای چه اهدافی است؟

هادی هدایتی نخستین وزیر آموزش و پرورش بوده است که در سال ۱۳۴۳ به این پست منصوب گردید. وی اگر چه دارای مدرک عالی تحصیلی در غرب بوده است اما در زمامداری رضاخان میرپنج مشهور به رضاخان سنگ بنیان آسمیلاسیون از طریق آموزش و پرورش را گذاشته است. در دوره تصدی او شروع نظام جدید آموزشی بود.

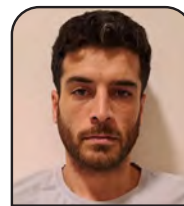
پس از ۱۳۴۷ او به عنوان وزیر مشاور و سپس معاون اجرایی نخست‌وزیر معرفی شد. او از اعضاء اصلی و هیئت اجرایی حزب ایران نوین بود. شروع نظام آموزشی در بردارنده انکار هویت همه‌ی ملت‌های ایران و ایجاد یک دولت - ملت با یک پرچم مشخص بود. این موضوع در دوران رژیم پهلوی نه تنها در مدارس و آموزشگاه‌ها اجرا نشد بلکه در تمام امورات و شئونات مردم دخیل گردید. طوری که امروز هم از خاطره‌های مردم دیار خود می‌شنویم که پوشش اجباری کت و شلوار یا یکی از دیگر ابزارى که در اختیارشان بود بر مردم ما تحمیل کردند. هیچکدام از وزیران آموزش و پرورش

بررسی زبان به عنوان پدیده‌ای فراتر از کلمات

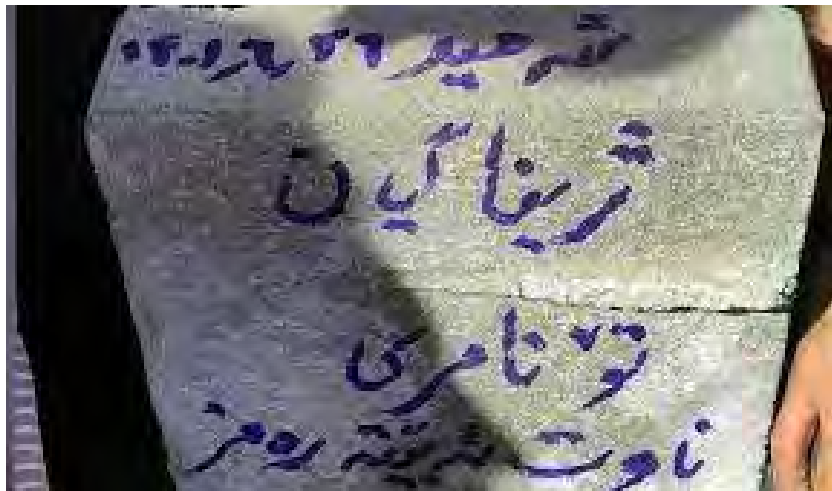
عنوان فرد نیازمند عضویت در گروه اجتماعی می‌باشیم که اجداد ما آن را به وجود آورده‌اند، بنابر نظریه مایکل بیرام (۲۰۰۶) و بنابراین هر شخصی که زبان مادری را کم اهمیت و یا ثانوی جلوه دهد در صدد گمراهی مبارزه ملت کورد برای دسترسی به حقوق انسانی این ملت می‌باشد. پدیده‌ای که ما را به یک ملت دارای حق و حقوق مختص به خود می‌کند، عضویت ما در گروه اجتماعی به وجود آمده بر پایه زبان و تاریخ مشترک ما می‌باشد. بنا بر این عدم پافشاری بر پاسداری و ترویج زبان کوردی نه تنها اشتباه می‌باشد بلکه آغازگر از بین رفتن هویت گروهی ما که بر پایه زبان مشترک ما بنا شده است خواهد بود. لذا از نظر من ما باید با هرگونه ذهنیتی که در صدد کم‌رنگ جلوه دادن زبان مادری ما می‌باشد مبارزه کنیم. جدای از پدیده‌ای که در بالا به آن اشاره کردم باید بگویم که بعضی از اشخاص کورد و یا غیر کورد در تلاش هستند که زبان مادری را تنها به عنوان مجموعه‌ای از کلمات نشان دهند تا نقش آن را در مجاز ما برای به دست آوردن حقوقمان

که زبان یک شخص را از یک فرد تبدیل به عضوی از یک گروه اجتماعی می‌کند و چون ما به عنوان شهروند، شخص و یا عضوی از یک خانواده نیازمند هستیم که متعلق به یک گروه اجتماعی باشیم زبان نقشی حیاتی را در این روند ایفا می‌کند. به عبارتی دیگر چیزی که ما را از یک شخص بدون پیوند اجتماعی به یک عضو دارای حقوق، روابط و هویت تبدیل می‌کند، عضویت ما در یک گروه اجتماعی می‌باشد و این مسئله فقط زمانی مهیا می‌شود که ما شرط اصلی مختص به عضویت در این گروه را داشته باشیم. این شرط، تسلط فرد بر زبانی می‌باشد که نسل‌های قبل آن را به کار برده، توسعه داده و همچنین از طریق لُز این زبان، جهان پیرامون خود را درک کرده است. بنابراین چون هر شخصی در چارچوب یک گروه اجتماعی به دنیا می‌آید، برای مرتبط کردن این شخص با زبان مادری که پنجره ورود او و دسترسی به منابعی از نظیر پیوند دار شدن با تجربه گروهی نسل‌های قبل از وی می‌باشد، این شخص باید بر زبان مادری خود تسلط داشته باشد. ما به

برخی از به اصطلاح روشنفکران کورد و بعضاً غیر کورد معتقد و یا حداقل مدعی هستند که زبان کوردی، پاسداری از آن و رواج آن مابین ملت کورد در کوردستان و یا در خارج از کوردستان مسئله‌ای نه چندان حیاتی و یا ثانوی می‌باشد. همچنین برخی دیگر از به اصطلاح صاحب نظران همه سعی خود را بر این بنا کرده‌اند که زبان را به عنوان مجموعه‌ای از کلمات فاقد معنی خاص نشان دهند. ولی هر دو این نظریات از دید من دارای چندین مشکل اساسی و مهم می‌باشند. هدف من در این مقاله در مرحله اول بررسی این نظریه‌ها و در مرحله دوم نیز تحلیل این دیدگاه‌ها با به کار آوردن دیدگاه‌های مایکل بیرام (۲۰۰۶) استاد صاحب‌نظر در زمینه هویت، حقوق اقلیت‌ها و فرهنگ خواهد بود. مایکل بیرام (۲۰۰۶) معتقد است



آرام قلی‌زاده



هستم که زبان مادری ما نقشی جایگزین ناپذیر در مبارزات ما دارد. نکته‌ای که با نظریات مایکل بیرام (۲۰۰۶) همخوانی دارد. هرگونه تلاشی برای اثبات خلاف این دید باید با انتقاد مواجه و مردود اعلام شود. نکته دوم: زبان مادری و نه تنها زبان کوردی مجموعه‌ای از تجربه تاریخی یک ملت و جهان‌بینی مختص به آن ملت است لذا تمام تلاش ما باید به صورتی سیستماتیک و گروهی بر حفظ و توسعه زبان مادریمان باشد. در پایان لازم می‌دانم تا بگویم که برای تداوم حیات موجودیتمان به عنوان اعضای ملت کورد لازم است نظریه‌های بیان شده در این مقاله به جدیت گرفته شود.

کم‌رنگ و درنهایت از بین ببرند. ولی زبان در اصل سمبل هویت، جهان‌بینی مختص به ملت کورد و هویت گروهی ما می‌باشد. زبان ما میراثی است که ما از تاریخ مشترک و هویت منحصر به فردمان به ارث برده‌ایم و عدم پافشاری بر اهمیت و رول آن به عنوان عنصر اصلی موجودیتمان موجب از بین رفتن ما به عنوان یک ملت خواهد شد. اگر زبان ما به عنوان نقطه مشترک شخصیت گروهی ما از بین برود مبارزه ما برای احقاق حقوقمان ضربه‌ای جبران ناپذیر خواهد خورد. در انتها در این بخش سعی خواهیم کرد مطالب و نظراتم را در مورد موضوعاتی که بررسی کردم جمع‌آوری کنم. نکته اول: من معتقد

ژینای ما و مهسای آنها

قبل از خدا حافظی



پایه‌های مفاهیم مدرنی چون فدراتیسم کردن ایران و تحقق عدالت سیاسی و اجتماعی در چشم انداز این انقلاب را نمی‌توان متصور شد. در حالیکه جنبش مهسای آنها محصول خیال‌بافی‌های چندین ساله‌ی این گروه‌ها مبنی بر جایجایی قدرت در ایران بود، تصوراتی که از سندرم «سالها دوری از جامعه» نشأت می‌گرفت. همین خیال‌پردازی‌ها در کنار عدم انسجام تشکیلاتی و نبود چشم‌انداز سیاسی روشن نزد تمرکزگرایان به اصطلاح اپوزیسیون بود که آنان را دست به دامن نهادهای جمهوری اسلامی و از جمله سپاه پاسداران کرد تا در فرایند انتقال قدرت یاریشان دهند که آشکارا در موضعگیری‌هایشان نمایان بود. واقعیت آنست که هرچند عقبه‌های فکری تمرکزگرایی در سطح جامعه نیز امتداد دارد، ولی فریادهای زن، زندگی، آزادی در گوشه و کنار ایران و از جمله در سطح کلان شهرها مویده آن است که مطالبات حقیقی روزانه‌ی مردم در کنار ارزشهای جهانشمول و احترام به حقوق ذاتی انسانها، بر خواسته‌های ایدئولوژیک و افراطی می‌چربد و جامعه‌ی متکثر ایران دریافته است که دیگر توان درافتادن با گسله‌های ملی، سیاسی، مذهبی و جنسیتی را که عمدتاً حاصل تفکرات ویران‌ساز ایران‌شهری است، ندارد.

از هراس رژیم از عمق مطالبات مردم کوردستان و ترس از سرایت آن به دیگر مناطق ایران بود. ژینای ما رمز مبارزه با ستم ملی، جنسیتی، فرهنگی و اقتصادی شد. فریاد رهایی طلبی ملتی شد که کلیت نظم سیاسی، اجتماعی در ایران را به چالش طلبید. در حالیکه مهسای آنها سودای یک وارونگی تاریخی را در سرهایی پروراند که مترصد نشستن بر سریر قدرتی بودند که بر مناسبات سیاسی آن خدش‌های وارد نیاید. آنان نیک می‌دانستند که چنین نتیجه‌ای در بطن جنبش ژینا محقق نخواهد شد و فریاد جامعه‌ی ایران با همه‌ی تنوع‌اتش گذر از نظم تنش‌زایی است که در یک قرن گذشته بطور سیستماتیک به بحران‌هایی دامن زده است تا در خلال آنها، تنشهای ملی و مذهبی را به فرصتی در راستای تشتت جامعه و ماندن در قدرت تبدیل نماید. شاید اگر ملل ایران تجربه‌ی بلوک بندیهای سیاسی در یک سال اخیر را نداشتند، تفکیک ژینای ما و مهسای آنها دشوار می‌شد و تمرکزگرایی در قبایلی دیگر بخت پیروزی داشت و دگربار ملل تحت ستم ایران به دام می‌افتادند و توان تمییز نخله‌های سیاسی و فکری را از هم نداشتند. ولی واقعیت این است که خیزش انقلابی ژینای ما چنان کاربسته‌های سیاسی و فکری را در جامعه‌ی ایران بنیان نهاد که چیزی جز انقلاب دموکراتیک بر

تمرکزگرایی هجومی عمدتاً خارج نشین خوش نیامد و بتدریج گسله‌های عمیقی در میان جریان‌های سیاسی نمایان گشت. تنزل مانیفست زن، زندگی، آزادی به یک شعار و فروکاستن مطالبات عمیق آزادی‌خواهی مردم به آزادی‌های اجتماعی از رهگذر عبور از دولت جمهوری اسلامی به جای حاکمیت توتالیتر و مناسبات سیاسی فاسد، از ترفندهای اپوزیسیون مذکور بود که تلاش داشت با حفظ مناسبات سیاسی دیکتاتورمآبانه که اتفاقاً ریشه‌های تاریخی در ایران داشت، در مسند قدرت قرار گیرد. آنان با درک غیرواقعی از تحولات داخل ایران و نسل انقلابی امروزی، سودای تمرکزگرایی غیردینی در سر می‌پروراندند، غافل از اینکه عمق مطالبات مردم را نمی‌توان با کودتای از نوع شاه‌مصدقی دیگری به فنا داد. جنبش انقلابی ژینای کوردستان حامل پیامی روشن است که ریشه در دهه‌ها مبارزات بردوام دارد و برنامه و سازماندهی و انسجام تاریخی آن مانع از انحراف آن می‌شود. کما اینکه در یک سال گذشته کوردستان شاهد اعتراضات و اعتصابات دامنه‌دار و در عین حال تاثیرگذاری وسیع احزاب و جریان‌های سیاسی بویژه حزب دموکرات کوردستان ایران و البته دیگر احزاب کورد بوده است. شدت سرکوب در کوردستان و حمله‌ی موشکی و پهپادی و رسانه‌ای جمهوری اسلامی علیه این احزاب، ناشی

مردمی وارد کردند و کمک شایانی به یک فرصت‌سوزی تاریخی دیگر در ایران کردند. نکته‌ی طنز و البته تلخ ماجرا، تجزیه فرهنگی و برهنگی اخلاقی نخه‌ی سیاسی و حتی آکادمیک حامی تفکر ایران‌شهری است که که به سان شعبان بی‌مخا به مخالفان خود حمله کرده و اندک استدلال و تعقلی را در این مجال بر نمی‌تابند. مدعیان این تفکر از پرسش و البته پاسخ به این پرسش‌ها گریزانند که حاصل یک قرن سیاست انکار و سرکوب ملل غیرفارس، مگر نه اینکه مطالبات هویت‌خواهی آنان را شدت و حدت بخشیده است. جنبش هویت‌خواه کوردستان بعنوان فعالترین و منسجم‌ترین جنبش اجتماعی - سیاسی که خواستگاه انقلاب ژینا و همواره پیشگام مبارزات انقلابی در ایران بوده است، متنی معنادار در حاشیه‌ی ایران خلق کرد که به سرعت بین تمام ملیتهای ایران تکثیر شد و علیرغم مطالبات صریح هویت‌خواهانه، کمک شایانی به ایجاد همگرایی در میان همه‌ی ملیتهای ایران و از جمله مرکز‌نشینان کرد، طوری که تاریخ مدرن ایران چنین همبستگی فراگیری را به خود ندیده بود. این واقعیت که همگان بر آن واقف بودند ولی برخی نمی‌خواستند بپذیرند، نوید تمرکززدایی در همه‌ی سطوح از خانواده گرفته تا جامعه و در همه‌ی عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را می‌داد، واقعیتی که به مذاق ناسیونالیسم

سالی که گذشت در کنار رخدادها و اتفاقات کم نظیری که در جریان خیزش انقلابی زن، زندگی، آزادی افتاد، شاهد پررنگتر شدن مرزبندیهای هویتی و در کنار آن برده‌افکنی از رخسار تمرکزگرایی و تمامیت خواهی در کسوت اپوزیسیون بودیم. البته باید اعتراف کرد که چنین تفکراتی در سطح جامعه خریداران زیادی ندارد و مروجان و مشوقان آن عبارتند از حاکمیت جمهوری اسلامی، بخشی از اپوزیسیون عمدتاً خارج نشین و البته روشنفکرانی که هنوز از برهه‌ی اوایل سده‌ی ۲۰ برلین رها نشده‌اند. انکار تنوعات ملی و مذهبی بعنوان شاکل‌های ناسیونالیسم خودخوانده‌ی ایرانی که بیش از یک سده است با قداست بخشیدن به تاریخ و فرهنگ و ادبیات فارسی - شیعی سعی در همگن سازی جامعه کثیرالملل ایران دارد، به مثابه‌ی چوگان ایدئولوژی‌ای درآمده است که بیرقداران آن نه تنها نتوانسته یا نخواسته‌اند انقلاب ژینا را درک کنند بلکه عملاً به بخشی از تلاشهای جمهوری اسلامی در راستای انحراف این انقلاب درآمده و با همان رویکرد برتری‌طلبانه‌ی رژیم، در کسوت ضد انقلاب ظاهر شده و لطماتی جبران ناپذیر به خیزش



رحمان سلیمی